

فنا
۱۸۰

نشریه‌ای برای جوانان ایرانی
در باره‌ی جرقه‌ای که شما دوست دارید
شماره هجدهم مرداد ماه ۱۳۹۳

همراه با دو پرونده ویژه
زیرآفتاب تابستان
داعش

با آثاری از:
نو کا نیستانی
مهدی جامی
نعیمه دوستدار
لیلا ملک محمدی
محمود فرجامی



سخن سردبیر زیر آفتاب داغ تابستان

زمستان که هست مدام از سرما شکایت داریم و گرمای تابستان را آرزو می‌کنیم. تابستان که می‌رسد اما تاب گرمای آن را نداریم، نه اینکه نداشته باشیم بلکه مشکلاتش زیاد است. اصولاً تابستان فصل تن به آب زدن است و لباس سبک پوشیدن، خنک شدن و راحت راه رفتن، اما سی و پنج سال است که تابستان‌های ایران با جاهای دیگر دنیا متفاوت است. دلیلش خیلی ساده است. تابستان، در بیشتر نقاط جهان، مردم می‌توانند با کمترین . خنک‌ترین لباس در کوچه و خیابان‌ها راه بروند اما در ایران این امکان وجود ندارد. در بیشتر نقاط دنیا زن و مرد در فصل گرما، تن به آب می‌سپارند و گرمای تن را با خنکی آب، فرو می‌نشانند اما در ایران، این امکان نیست، اگر هم هست در استخرهای جداگانه است و ساحل‌های پرده کشیده.

همین می‌شود که می‌بینیم جماعتی نه چندان کم شمار از ایرانیان، همه ساله برای تفریح و گذراندن اوقات فراغت چند روزی را در تابستان به ترکیه، دوبی یا کشورهای دیگر سفر می‌کنند. این افراد برای اندکی آزادی بیشتر حاضرند پول بیشتری بپردازند تا در کنار ساحل دریا یا در مراکز عمومی با آسودگی و بدون نگرانی لحظاتی را در کنار دوستان یا خانواده‌شان سپری کنند و آنچه را دوست دارند بپوشند.

اما آنها که نمی‌توانند به سفر بروند چکار می‌کنند؟! جوانترها که دنبال تفریحند کجا و چگونه اوقات فراغتشان را سپری می‌کنند؟ و زنان با چادر مشکی و مانتوهای بلند در گرمای ۴۰ درجه تابستان چه می‌کنند؟

اما این‌ها تنها بخش تفریح و سفر فصل تابستان است، بخش دیگری که گرمای تابستان را غیر قابل تحمل می‌کند بی‌آبی و قطع برق در بخش‌های مرکزی و جنوبی ایران است. با اینکه ایران در جنوب به آبهای آزاد متصل است و در شمال کشور هم بزرگ‌ترین دریاچه جهان قرار دارد اما همواره بخش عمده‌ای از فلات مرکزی و همین‌طور شهرهای مختلف مرکز ایران در کم آبی و بی‌آبی به‌سر می‌برند. علت این کم آبی را که هر سال دامنه آن وسیع‌تر می‌شود در کجا باید جستجو کرد؟ سهم هر ایرانی در بهبود این وضعیت چقدر است و سهم مدیران دولتی چقدر؟

در این شماره تلاش کرده‌ایم به پاره‌ای از این دغدغه‌ها بپردازیم و البته نیم نگاهی هم داریم به گروه افراطی اسلامی داعش که در دوماه گذشته در عراق یکه تازی می‌کند.

حسن سربخشیان

نشریه‌ای برای جوان ایرانی
شماره هجدهم، مرداد ماه ۱۳۹۳

سردبیر: حسن سربخشیان

مدیر اجرایی: آیدا سعادت

هیات تحریریه :

توکانیستانی

مانا پهلوان

امید کشتکار

هوتن سلامت

ساسان توکلی فارسانی

گرافیک و صفحه آرایی : امید کشتکار

مسئول وبسایت: جلیل فتوحی نیا

همکاران این شماره :

نعمیه دوستدار، محمود فرجامی

آشورماهان، ناما جعفری

سپنتا پرهام، لیلا ملک محمدی

سوده راد، خلیل رشنوی

مهدی سحرخیز، بهرام میلانی

جلیل فتوحی نیا، مهدی جامی

امید صالحی، بهداد بردبار

پویا عزیزی، آرش کمانگیر

با تشکر از:

لویس پرایس و مهدی فتحی

عکس روی جلد: حسن سربخشیان

عکس پشت جلد: امید کشتکار

با تشکر از: پروانه وحیدمنش

www.tableaumag.com
facebook.com/TableauMagazine
tableau.mag@gmail.com

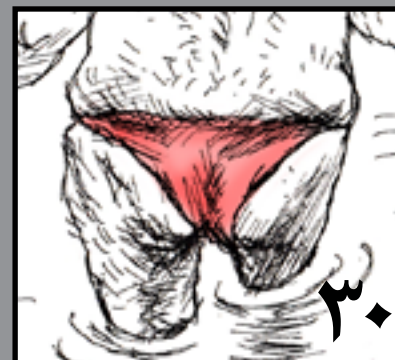


عکس: امید کشتکار

پرونده ویژه زیر آفتاب تابستان



۲۲



۳۰



۳۸



۵۴



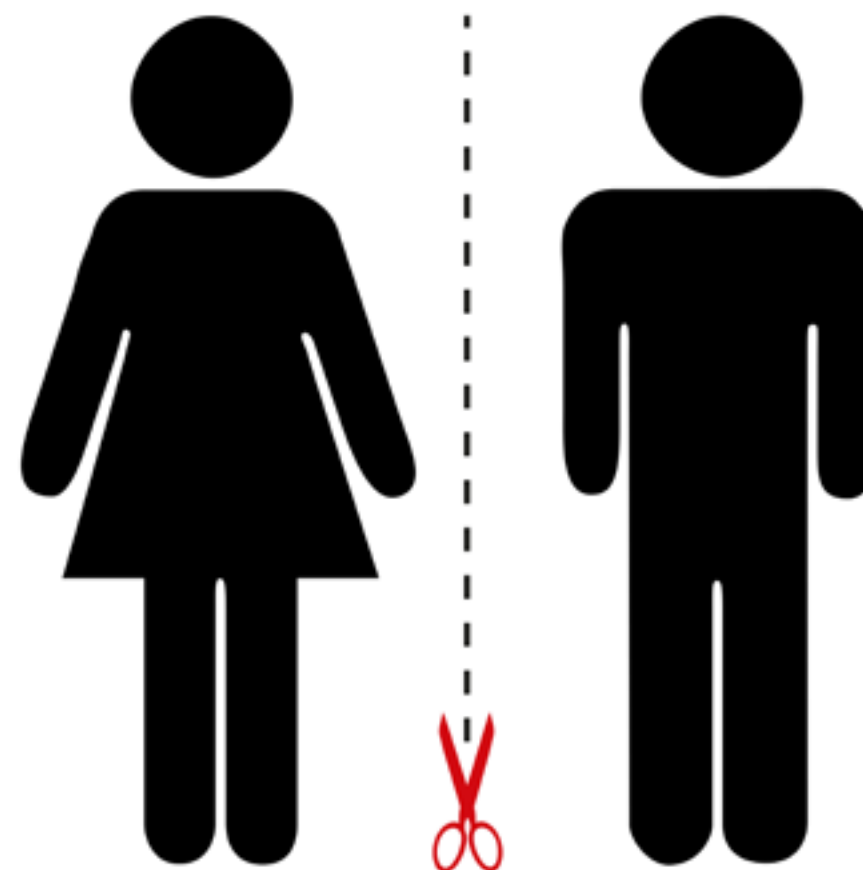
۶۸

فهرست

۳	سخن سردبیر
۵	پرونده ویژه زیر آفتاب تابستان
۶	تعطیلات تابستانی، مردا این ور، زنا اون ور نعیمه دوستدار
۱۰	اوقات فراغت محمود فرجامی
۱۴	گرممه، ای فاتح قطب نمک آشور ماهان
۱۶	تخریب یک دریاچه مجموعه عکس مهدی فتحی
۲۲	سایه‌ها می‌دانند سپنتا بهرام
۲۷	بسیار سفر باید تا رسیدن به اعتماد به نفس و آزادی لیلا ملک‌محمدی
۳۰	طرح و حرف زیادی ۱۸ این تابستان گرم و طولانی توکا نیستانی
۳۲	گفت‌وگو با لویس پرایس سوده راد
۳۳	به فراوانی آب، به ارزانی نان
۳۴	بر کروز شادمانه بکوب مهدی سحرخیز
۳۶	تابستان از خون چکید ناما جعفری
۳۸	تابستانی که در کافی‌شاپ گذشت بهرام میلانی
۴۲	در حسرت یک روز آدم معمولی بودن جلیل فتوحی‌نیا
۴۸	تابستان خود را چگونه می‌گذرانید؟ سپنتا بهرام
۵۴	تهران تن تو شعر بیتا ملکوتی
۵۵	ماهی دودی خلیل رشنوی
۵۶	رسانه‌های خشک لب فارسی مهدی جامی
۶۰	تابستان در گاومیش‌آباد مجموعه عکس امید صالحی
۶۵	پرونده ویژه داعش
۶۶	چند چهره داعش بهرام میلانی
۶۸	توصیه من رعایت عدالت است بهداد بردبار
۷۲	جنگ سوم عراق، ثبات خاورمیانه؟ پویا عزیز
۷۸	پادکست‌های امنیت سایبری آرش کمانگیر

تعطیلات تابستانی مردا اینور، زنا اونور

نعیمه دوستدار



با اینکه امکانات طبیعت همه جوره برای گذراندن تابستان فراهم است، روح تعطیلات در چنگ محدودیت‌های اجتماعی زندانی است؛ محدودیت‌هایی که هر چند همه را فارغ از جنسیت‌شان گرفتار می‌کند اما به زن‌ها فشار مضاعف می‌آورد.

آبی دریا قدغن

ساحل شمال یا جنوب؟ ماسه‌های داغ چمخاله یا صخره‌های سپیدرامسر؟ شن‌های ریزکیش یا خاک داغ قشم؟ خط ساحلی طولانی است اما فرصت با هم بودن کوتاه. مجرد یا متاهل، فرقی نمی‌کند: شنای مختلط زن و مرد ممنوع است. به آبی آب اگر خیره شوی، مرزی تا

اینکه غیر از دور دور کردن توی خیابان‌ها و تماشای سر و وضع آدم‌ها و مدل‌های جدید ماشین‌های دیگران یا گشت زدن توی پاساژها و خیابان‌ها و غیر از رفتن به رستوران یا خوردن یک شام دور همی توی پارک، تصمیم بگیری یک جور دیگر از مرخصی‌های سالانه برای تابستان استفاده کنی، اسمش می‌شود تعطیلات! تابستان ایران و روزهای تعطیلی که ناگزیر سر می‌رسند، میل به آب و سبزه و دور شدن از حرارت داغ خورشید و تخفیف گرمای سوزاننده بیشتر می‌شود. شکل گذراندن تعطیلات اما، خیلی بستگی به جیب آدم‌ها دارد. اگر پول خارج رفتن نداشته باشی، انتخاب‌هایت محدود می‌شود به امکانات موجود.

دورها کشیده شده است: روی این طناب بلند، پرده‌هایی زنان و مردان را از هم جدا می‌کند؛ قطعه‌های کوچکی از دریا که اجازه هست زنان در آنها تن به آب بزنند و البته قایق موتوری ماموران دریا، حواسش هست که چشم مردی از آن سوی پرده‌ها به تن زنی نیفتد. سی و چند سال است که طرحی به نام «طرح دریا» در سواحل ایران اجرا می‌شود که بیش از فراهم کردن وسائل و امکانات برای مسافران، هدفش کنترل وضع پوشش زن‌ها و روابط آنها با مردان است. طراحانش می‌گویند با کنترل این چیزها، محیط برای خانواده‌ها امن می‌شود.

زن‌ها و مردها اما گاهی پرده‌ها را پاره می‌کنند: زن، رنج مانتوی سنگین شده از آب را به جان می‌خرد تا کنار مردش تازانو در آب راه برود. بچه‌ها هم هستند؛ ذوق زده از تصویر پدر و مادر در کنار هم. اما همیشه هم این‌طور نیست: زن‌ها ترجیح می‌دهند روی زیرانداز کنار ساحل بنشینند و تن به آب زدن مردها را تماشا کنند. جوان‌ترها هم عطای لباس چسبیده به تن را به لقایش می‌بخشند و به پستوی ویلاها و پلاژها پناه می‌برند. ساقی نوشیدنی می‌آورد و از پنجره ویلا می‌شود دریا را دید که موج به ساحل می‌کوبد. ایام زیر سقف می‌گذرد، آنجایی که می‌شود بی‌خیال تذکر مامور و نگاه سنگین دیگران، آفتاب و آب را تماشا کرد.

سرزمین بدون موج‌های آبی

سرسره‌های ۳۶۰ درجه، رودخانه‌های خروشان و سقوط از ارتفاع در میان نرمی آب. همه این امکانات در ایران هم فراهم است و فارغ از کیفیتش، پر مشتری. بعضی شهرهای ایران حالا رکورددار تعداد پارک‌های آبی شده‌اند؛ فضاهایی تفریحی که جان می‌دهند برای ایام تابستان.

مشهد یکی از شهرهایی است که پارک‌های آبی‌اش هنوز رقیب اصلی مجموعه‌هایی هستند که تند و تند در استان‌های مختلف ایران افتتاح می‌شوند. مثلاً افتتاح پارک ساحلی آفتاب، به گفته تاسیس‌کنندگان، "حاصل

”

زن‌ها و مردها اما گاهی پرده‌ها را پاره می‌کنند: زن، رنج مانتوی سنگین شده از آب را به جان می‌خرد تا کنار مردش تازانو در آب راه برود. بچه‌ها هم هستند؛ ذوق زده از تصویر پدر و مادر در کنار هم. اما همیشه هم این‌طور نیست

تلاش شبانه روزی متخصصان متعهد ایرانی بوده"، اما سرسره‌های هیجان‌انگیزش همه جذابیت داستان نیست. این پارک یک برتری ویژه دارد و آن اینکه "امکان استفاده همزمان به صورت جداگانه را برای کلیه اعضای خانواده ایجاد کرده است". این برتری "ویژه"، پارک آفتاب را از پارک‌هایی که یک روز در میان برای استفاده خانم‌ها و آقایان فراهم شده‌اند، جدا می‌کند. هر چند تعداد سرسره‌ها و بخش‌های جذاب مخصوص خانم‌ها، به طرز محسوسی کمتر است؛ اما چه باک؟ اعضای خانواده می‌توانند دست در دست هم تا دم پارک بروند و آنجا پس از ورود از درهای جداگانه، سوار سرسره‌های جداگانه شوند و در آب‌های جداگانه سر بخورند.

یکی از این پارک‌های آبی در تهران تاکید کرده که "پسر بچه‌ها در هر سنی اجازه همراهی با مادران خود برای استفاده از پارک را ندارند" و عین همین جمله درباره دختر بچه‌ها و پدران‌شان هم نوشته شده است. تصور حضور زن‌ها و مردها در کنار هم در چنین فضاهایی غیرممکن است؛ عرف، مذهب و قانون دست در دست هم سد بزرگی جلوی این خواسته‌ها ایجاد کرده است.

بیا بار سفر بندیم از این شهر

دریا نشد، استخر و آب نشد، تورهای گردشگری هست؛ سفر برای سیاحت و زیارت، در هتل‌هایی با ستاره‌های طلایی یا حلیی، تورهای یک روزه و چند روزه. این سفرها

راه‌های ارتباطی با مجله تابلو

WWW

f



با تابلو باشید
اما طابلو نباشید...

ویژه یکی از این راه‌هاست." تورهای زنانه اما فقط جلوه‌ای از تمایل حکومت به جدا کردن زن‌ها و مردها نیست، اجرایش در بستر عرفی جامعه چندان هم ممکن به نظر نمی‌رسد. کدام زن ایرانی سستی، اجازه تنها سفر کردن دارد؛ آن هم بارها کردن خانه و بچه؟

فراغتی که نیست

این که از گذشته رسم بوده که زن‌ها و مردها جدا از هم تفریح کنند، هرچند با نیازهای امروز خانواده و جوان ایرانی نمی‌خواند، اما هنوز هم عرف و حکومت این نگاه را ترجیح می‌دهند. در بعضی از نقاط ایران، تفریح اصولاً یک موضوع مردانه است و زن‌ها در نقش مادر و همسر با رسیدگی به کارهای بچه‌ها و شوهر، فرصتی برای تعطیلات ندارند. هنوز برای خیلی از ایرانی‌ها امکانات تفریحی مال مردهاست و زن‌ها در نهایت فقط آنها را همراهی می‌کنند و تماشاگر لذت و تفریح آنها هستند. از چشم حکومت هم، زنان در کنار مردان یا باید تماشاچی باشند یا جداگانه تفریح کنند.

فمنیست‌ها می‌گویند موضوع فراغت به دلایل مختلف بازنمایی ساختار مردمدار جامعه است؛ به یک دلیل ساده: فراغت همیشه با در نظر گرفتن موقعیت مردها در جامعه تعریف شده اما نتایج آن به کل افراد جامعه و نه فقط مردها تعمیم داده شده است. برای بسیاری از زن‌های ایرانی هم کار، به خصوص کار خانگی، قابل تفکیک از فراغت نیست. تعطیلات برای آنها اغلب تابعی است از تعطیلات همسر، افراد شاغل یا محصل خانه و سلیقه و نظر آنها برای گذراندن تعطیلات هم تابعی است از میل و نظر اعضای دیگر خانواده. به این ترتیب، اگر فراغتی باشد، صرف رسیدگی به دیگران می‌شود و اگر سفر و پیک‌نیک و بیرون رفتن در کار باشد، جامعه با برچسب تفکیک جنسیتی، آن‌ها را به صف جداگانه‌ای می‌فرستد که تازه برای آن هم امکانات مساوی پیش‌بینی نشده است. ♦



عکس: ساسان توکلی فارسانی

و مذهبی به صدا در می‌آورند و به مقام‌های رسمی هشدار می‌دهند که باید نظارت بیشتری روی تورهای گردشگری باشد تا "موسیقی، رقص و استفاده از آلات قمار در کنار بازی‌ها و سرگرمی‌های خارج از عرف بدون در نظر گرفتن حدود شرعی در رابطه زن و مرد و رفتارهای هنجارشکنانه‌ای از این دست"، در این تورها وجود نداشته باشد.

تلاش‌ها برای کنترل تورهای مسافرتی همیشه با شدت و ضعف استمرار داشته و حتی یک بار عده‌ای سعی کردند طرح‌هایی برای تفکیک جنسیتی تورها اجرا کنند؛ به این بهانه که "زنان بیش از نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند و در این میان زنان خانه‌دار نیز حدود ۱۵ میلیون نفر هستند که تمام وقت و زمان خود را صرف کارهای منزل و خانواده می‌کنند، به همین دلیل برای جلوگیری از کسالت، رفع خستگی و تجدید روحیه نیاز به گذران اوقات فراغت خود به صورت مناسب دارند که برگزاری تورهای

”
فمنیست‌ها می‌گویند موضوع فراغت به دلایل مختلف بازنمایی ساختار مردمدار جامعه است؛ به یک دلیل ساده: فراغت همیشه با در نظر گرفتن موقعیت مردها در جامعه تعریف شده اما نتایج آن به کل افراد جامعه و نه فقط مردها تعمیم داده شده است

گاه با چاشنی‌های جذابی همراه است: سفر گروهی، همراه با رقص و آواز بین راه و همراهی گروه‌های زن و مرد که به طور عادی نمی‌توانند با هم سفر کنند. با این حال این سفرها، گروهی را خوش نمی‌آید. ابراز نگرانی از رعایت نشدن "شوونات اسلامی" و "ناامن شدن محیط برای حضور خانواده‌ها"، زنگی است که گروه‌های تندرو

اوقات فراغت

محمود فرجامی

اوقات فراغت یک اصطلاح جدید است که از اوایل قرن بیستم عمومیت یافت. تا پیش از آن مردم به دو دسته اغنیا و بقیه مردم تقسیم می شدند. بقیه مردم، در همه جای کره زمین، وظیفه مشترکی داشتند: از صبح تا شب جان بکنند تا از گرسنگی نمیرند. این تازه وقتی بود که خوش شانس بودند و در بقیه اوقات از صبح تا شب و از شب تا صبح جان می کردند و سر آخر هم از گرسنگی می مردند.

این امر قاعده‌ای جهان شمول بود که در ژاپن و فرانسه و ایران و روسیه و مصر به یکسان رواج داشت. اغنیا هم در این سرزمین‌ها سخت مشغول کار مهمی بودند، مشغول "غنی تر شدن" که لازمه آن تلاش بسیار زیاد برای چپاول بقیه مردم، جنگ و خونریزی با دشمنان، زهرچشم گرفتن از زیردستان، دسیسه علیه سایر اغنیا و خنثی کردن دسایس دیگران علیه خودشان بود. به این ترتیب هیچ کس اوقات فراغت نداشت چه شاهزاده‌ای قجری در ایران و چه دوشسی انگلیسی در بریتانیا، چون هر دو دست کم باید مضطربانه مواظب قهوه‌ای که می خوردند می بودند. در قاعده‌ای منحصر بفرد تاثیر سم در هر دو فرهنگ یکسان عمل می کرد و اغنیا را به فراغتی ابدی می فرستاد که مطلوب نبود (البته مطلوب شخص مربوطه، والا دیگران که بسیار هم طالب بودند). انقلاب صنعتی در قرن‌های هجدهم و نوزدهم بالاخره باعث شد تا در قرن بیستم طبقه متوسط در بعضی کشورهای غربی با مفهومی آشنا شوند به نام

اوقات فراغت، که عبارت بود از زمان‌هایی که آدمیزاد نه کار می کرد نه می جنگید نه زیاد گرسنه اش بود نه فرار می کرد؛ و خلاصه مشغول هیچکدام از کارهای رایج در قرون گذشته نبود، و به این ترتیب حس عجیبی را تجربه کرد: سر رفتن حوصله.

سر رفتن حوصله باعث شد تا آدم‌ها چیزهای عجیبی را اختراع یا کشف کنند. مثلاً خواندن روزنامه که تا پیش از آن مخصوص اغنیا و آدم‌های مهم بود تا خبرهای مهم و در نتیجه راه‌های تازه برای غارت یا دسیسه چینی را پیگیری کنند، تبدیل شد به وسیله‌ای برای اوقات سر رفتن حوصله یا همان فراغت که قشر متوسط اصولاً به آن عادت نداشت و اگر با چیز خنثایی مثل "رسانه" پر نمی شد ممکن بود چیز خانمان سوزی مثل "فکر کردن" جایگزین آن شود. به همین دلیل بود که از آن پس، پر کردن اوقات فراغت مردم به یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های دولت‌ها تبدیل شد.

در ادبیات فارسی اوقات فراغت ابتدا واژه‌ای شاعرانه و سوگمندانه بود. فقط دویست و سیزده و سه دهم شاعر مشهور و درجه اول پارسی گوی وجود دارند که در دیوان اشعارشان از فراغ معشوق گله و شکایت کرده‌اند و خطاب به او سروده‌اند که در اوقات فراغت بر من چنین و چنان می گذرد و کرم نما و باز آی و بر چشمم نشین یا دست کم بزرگواری کن خیالت را بگوی که شب‌ها به خواب من آید و راحت روح و روانم دهد (فقط یکی از این بزرگان به نام عبید زاکانی بود که شهامت به خرج داد و ادامه واقعی داستان را به این صورت نوشت که: معشوق پیغام داد بجای این همه لفاظی کمی پول بفرست تا بجای خیال



خودم بیایم و هر چه می خواهی بدهمت!)

با ظهور دولت مدرن و قشر کارمند/اداری در ایران، ایرانیان هم با اوقات فراغت آشنا شدند. از اوایل سده چهاردهم خورشیدی برای نخستین بار بخشی از ایرانیان این فرصت را یافتند تا اوقاتی از شبانه روز را بیکار و فارغ باشند، اوقاتی که برای جماعتی عیالوار بی شک فقط در ساعات کاری میسر می شد. به این ترتیب کارمندان توانستند اوقات فراغتی منظم داشته باشند که البته گه‌گاه موقتاً توسط ارباب رجوعان بی فکری که بجای اینکه امروز بروند و فردا بیایند، دیروز رفته بودند و امروز آمده بودند، قطع می شد. فراگیر شدن ساختار آموزشی نیز باعث تولید حجم عظیمی از اوقات فراغت شد: برای محصلان که سه ماه تابستان حوصله‌شان سر می رفت و

”

انقلاب صنعتی در قرن‌های هجدهم و نوزدهم بالاخره باعث شد تا در قرن بیستم طبقه متوسط در بعضی کشورهای غربی با مفهومی آشنا شوند به نام اوقات فراغت، که عبارت بود از زمان‌هایی که آدمیزاد نه کار می کرد نه می جنگید نه زیاد گرسنه اش بود نه فرار می کرد

برای معلمان که همه سال حوصله‌شان سر می رفت (به استثنای روزی چهار پنج ساعت در برخی روزهای هفته که با کتک زدن بچه‌ها سرگرم بودند).

پر کردن اوقات فراغت مردم و به خصوص نسل جوان چندین دهه است که دغدغه دولت‌ها در ایران بوده چرا که بلای خانمان سوز سابق الذکر به راحتی ممکن است ایرانیان را هم مبتلا کند. پیش از انقلاب شکوه‌مند اسلامی، دولت‌ها سعی می کردند بعضی جوانان شهری را با رقص و ساز و آواز و رامسر و کلپ جوانان سرگرم کنند و اوقات فراغتشان را پر. پس از شکوه‌مند مذکور، عدالت برقرار شد و قرار شد هیچ کس از امکانات مذکور استفاده نکند. اما این به آن معنا نبود که حاکمیت به فکر اوقات فراغت جوانان نبود. فقط در یک قلم، با طولانی کردن جنگی که نهایتاً باید سه سال طول می کشید، نظام مقدس اسلامی پنج سال اوقات فراغت جوانان را با شدت پر کرد، گورستان‌ها را هم.

ظهور اینترنت و شیوع شبکه‌های اجتماعی، آخرین تحول بزرگ در رابطه با اوقات فراغت ارزیابی می شود - یا باید بشود. اکنون هر کس در هر کجای دنیا می تواند به سادگی زمان کار و استراحت و مطالعه و تفکر و حتی سکس خود را به اوقات فراغت تبدیل، و آن را در فضای مجازی به حقیقی‌ترین شکل موجود تلف کند. ♦





”
گروه موسیقی
خورشید سیاه،
نخستین و تنها گروه
موسیقی حامی محیط
زیست ایران است که
سال ۱۳۹۰ تشکیل
شده و ترانه‌های
آن‌ها درباره مشکلات
زیست محیطی است

وضعیت فلاکت بار آب بیشتر و بیشتر خواهد شد. در ضمن بیش از ۲۰ سال است (یعنی از ابتدای دهه ۷۰) که کارشناسان آب و محیط زیست خطر بی‌آبی و خشک‌سالی‌های پی‌درپی را در رسانه‌ها گوشزد کرده‌اند اما گوش شنوایی نبوده است!

به گفته کارشناس آب در ایران، از طرفی تصفیه آب فرآیند پرهزینه‌ای است و از سوی دیگر مسأله آب در شهرها، مسأله سیاسی و اجتماعی است. برای جلوگیری از بحران سیاسی، با مسأله کمبود آب به طور جدی و با نگاه فرابخشی جهت حل این مشکل برخورد نمی‌شود.

در روزهایی که حال محیط زیست کشور چندان خوب نیست، و در حالی که هیچ فیلم سینمایی اثر بخش یا حرکت هنری دیگری صورت نمی‌گیرد، گروهی از جوانان گرد هم آمده‌اند که دلواپس محیط طبیعی ایران هستند.

فریاد محیط زیست ایران در گلوئی "خورشید سیاه" است. گروه موسیقی خورشید سیاه، نخستین و تنها گروه موسیقی حامی محیط زیست ایران است که سال ۱۳۹۰ تشکیل شده و ترانه‌های آن‌ها درباره مشکلات زیست محیطی و آسیب‌های اجتماعی است. جهانگیر رها، خواننده، شاعر و نوازنده گیتار آکوستیک، طاهر علی رضائی نوازنده گیتار بیس، سرپرست گروه و همخوان، علی فرهمند درامز و آرش اسلامی نوازنده گیتار الکتریک از اعضای گروه هستند. ♦

بسیار زیاد و از جنگل‌های انبوه و مزارع برنج پوشیده است. آب قسمت‌های نسبتاً خشک کشور از ذوبان برف کوهستان‌هاست که مانند حلقه‌ای گرداگرد فلات مرکزی ایران را احاطه کرده و غالب سلسله‌هایی هم‌بایکدیگر تقاطع می‌کنند. جز در ناحیه کویر در سایر نقاط ایران نقطه‌ای نیست که از کوهستان فاصله بسیار داشته باشد. آبی را که از این کوهستان‌ها جاری است بوسیله حفر قنات به مزارع و قراء می‌رسانند و اخیراً اقدام به حفر چاه‌های عمیق کرده‌ایم و متخصصین می‌گویند که برای رفع نیازمندی‌های جمعیتی که سه برابر جمعیت فعلی ایران باشد، در ایران آب بقدر کافی وجود دارد."

جمعیت ایران در اواخر دهه ۴۰ یعنی در هنگام نگارش این کتاب در حدود ۲۰ میلیون نفر بوده است. بنابراین محمدرضا پهلوی به نمایندگی از کارشناسان و مشاورانش پیش‌بینی می‌کند که میزان آب موجود فقط برای جمعیتی در حدود ۶۰ میلیون نفر کافی است و نه بیشتر.

باید پرسید چرا در این ۳۵ سال مسئولان اجرایی به خاطر کثرت بیش از اندازه جمعیت و به منظور تأمین آب آشامیدنی و تأمین آب باغ‌ها و زمین‌های زراعی زیر کشت و همچنین برای تأمین آب صنایع سنگین مجبور به صدور مجوز حفر صدها هزار حلقه چاه عمیق شده‌اند که در نتیجه، این چاه‌های عمیق همه چشمه‌ها و رودخانه‌ها و قنات‌ها و دریاچه‌ها و برکه‌های آب طبیعی را بخشکاند؟ مطمئن باشید که جمعیت ایران هر چه بیشتر گردد

گرمه، ای فاتح قطب نمک!

آشور ماهان

باز و بستنشان می‌گردد. چند درصد از آب به دلیل خراب بودن شیرآلات در ساختمان‌های دولتی و مجتمع‌هایی مسکونی هدر می‌رود؟ چرا آب شرب و آب شست و شو از یک خط لوله هدایت می‌شود؟ نقش سازمان آب و شهرداری‌ها در حل این مشکلات چیست؟ مشکل بزرگ ما نه کمبود آب، بلکه فقر مدیریت و نالایقی مدیران فعلی است نه لزوماً مصرف زیاد یا کمبود آب. آیا باید مشکلات فعلی را جدی گرفت یا برای ازدیاد جمعیت قانون تصویب کرد؟ برای جمعیت بیشتر تلاش کرد؟ مشکل ما اساساً چیست؟

شاهین پاک روح، معاون هماهنگی و پشتیبانی شرکت مهندسی آب و فاضلاب ایران، چهارم تیر ۱۳۹۳ از خطر جیره‌بندی آب در ۱۲ کلانشهر کشور خبر داد و افزود که "در تعدادی از این شهرها جیره‌بندی شروع شده است." محمدرضا پهلوی در باره نسبت جمعیت ایران به منابع آب کشور در صفحه چهارم از کتاب "مأموریت برای وطنم" چنین نوشت: "قسمت بزرگی از کشور خشک و بی‌آب است ولی در قسمت‌های دیگر مقدار باران سالیانه

کوه تو دریا می‌ریزم
دریا رو می‌دیم دست باد
اونقد نمک خش می‌کنیم
تا اشک خنده در بیاد
دریاچه‌مون غرق شده
خاطره شوق شده

چشمه به دریا نرسید آهای کمک
(آرتیمیا) ذوب شده توی نمک - نمک بریز

سطرهای بالا بخشی از ترانه دریاچه از گروه راک "خورشید سیاه" است که برای کم‌آبی و خشک شدن دریاچه‌ها در ایران خوانده‌اند. این گروه تنها گروه موسیقی حامی محیط زیست ایران است. آنها در ترانه‌هایشان این سؤال‌ها را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند که: چطور می‌شود باور کرد که در تمامی شهرهای ایران، آب شرب با آب دستشویی و آب سیفون توالت‌های یکی است؟ چطور هنوز ۹۰٪ خانه‌ها از شیرهای آب قدیمی با سیستم گردان/چرخشی استفاده می‌شود که زمان بسیاری صرف

تخریب یک دریاچه

مهدی فتحی

مهدی فتحی پنج سال است که از روند تخریب و خشک شدن دریاچه ارومیه عکاسی می‌کند و معتقد است با خشک شدن آب این دریاچه، فاجعه‌ای در انتظار ساکنین منطقه است.

او که عکاسی را از سال ۶۷ شروع کرده، در باره اهمیت این مجموعه عکس می‌گوید: "عکاسی از دریاچه ارومیه را صرفاً برای مستند نگاری انجام نداده‌ام، بلکه دغدغه من، حفظ محیط زیست است و سعی کردم آن‌ها را تبدیل به عکس‌هایی کنم که در ذهن باقی بمانند. با توجه به تغییرات جوی در این چند ساله اخیر و کم شدن بارندگی باید به فکر حفاظت از منابع زیست محیطی باشیم."

مجموعه عکسهای دریاچه ارومیه بیش از ۲۰۰ عکس است که مهدی فتحی تلاش می‌کند آن‌ها را برای نمایش در مجامع بین‌المللی آماده کند.



” برای دیدن مجموعه کامل این عکس‌ها اینجا را کلیک کنید





”

در این سال‌ها کمتر زنان و دختران جوان زیر بار دستور العمل دولتی برای رعایت پوششی که از سوی نهادهای حکومتی به عنوان حجاب برتر معرفی می‌شد نرفتند و بخصوص در فصل تابستان برای گریز از گرما راه‌های میان‌بر و مستقیم را یافتند

دست‌بازن توری‌اش را تندتند تکان می‌دهد. اما گرما سمج‌تر از بادبزن‌اش است. به نظر کلافه می‌رسد. در کنارش دخترده دوازده‌ساله‌ای نشسته‌است. صورت چاق دختر در قاب چادر ملی و مقنعه سفیدش گر گرفته. لبانش هم خشک شده‌است و تندتند نفس می‌کشد. انگار روزه دارد. می‌گویم: "خوب در این هوای گرم چادر و روسری و مانتوی مشکی، به اندازه کافی آب می‌خوری؟" در حالی که همانطور کلافه خودش را باد می‌زند؛ نگاهی تند می‌اندازد و به جای دخترک می‌گوید: "روزه‌است." می‌پرسم: "توی این گرما و این ساعات طولانی اذیت نمی‌شه؟"

نگاهی به سرپایم می‌اندازد و می‌گوید: "همه‌که نمی‌تونن مثل شما لباس بپوشند. خدا واجب کرده طاقتش می‌ده." به صورت گل انداخته دخترک نگاه می‌کنم و حس می‌کنم گرما بیشتر آرام می‌دهد.

**

تابستان ۹۳ کمی با تابستان سال‌های قبل متفاوت است. این تفاوت تنها به خاطر هشدارهای پی‌درپی وزارت نیرو برای کمبود و جیره‌بندی آب نیست. این تابستانی است که در هشتمین روزش ماه رمضان آغاز شده. روزه‌داری در گرمای ۳۹ و ۴۰ درجه در روزهایی که گاهی طولشان به ۱۵ ساعت می‌رسد کار سختی نیست؛ اساساً نشدنی است. اما خیلی از خانواده‌های مذهبی نه تنها خودشان که فرزندان‌شان را هم مجبور به روزه گرفتن می‌کنند. شاید همین دلیلی شده که اگر کسی دلیلی برای بیرون آمدن همۀ روز در خانه می‌ماند.

**

باز به ردیف مانتوهایم نگاه می‌کنم. مانتوی آبی روشنی از جنس وال‌نازک را انتخاب می‌کنم. این باید برای امروز مناسب باشد. کنار مانتو پیراهنی سفید با گل‌های صورتی به چوب لباسی است. این لباس را پارسال همین موقع که برای سفری به استانبول رفته بودم خریدم. هوای استانبول هم این موقع سال دست کمی از تهران ندارد. اما برعکس تهران ناگزیر به انتخاب محدود لباس نیستی برای اینکه حجاب در تنها چند کشور اسلامی اجباری است و ایران یکی از آن چند کشور.

**

هرچند که زمزمه‌های حجاب اجباری از نیمه سال ۵۸ با محدود کردن زنان از حضور در برخی از ادارات دولتی و بعداً مکن عمومی آغاز شد اما در سال ۶۰ طبق بیانیه‌ای که از سوی آیت‌الله خمینی منتشر شد به زنان ایرانی دستور دادند تا براساس شریعت اسلام که علمای شیعه آن را تفسیر کرده بودند حجاب اسلامی برتن کنند. اما این حجاب چیزی فراتر از حجابی بود که در برخی از کشورهای اسلامی آن را رعایت می‌کردند. دستورالعمل پوشش از سوی نهادهای نظامی و امنیتی صادر شد. مردان نوع پوشش زنان را انتخاب می‌کردند. از دید آنها حجاب، مانتوهای بلند ترجیحاً با رنگ‌های تیره و روسری‌ها و مقنعه‌هایی بلندی متناسب با رنگ مانتوها بود. همه‌موها باید زیر این مقنعه‌ها پنهان می‌شد.

کمیت و بعدها گشت ارشاد و در چند سال اخیر گشت امنیت اخلاقی ناظر بر این بودند که زنان از این دستورالعمل‌ها سرپیچی نکنند. ناظرانی که از نیمه خرداد با گرم شدن هوا تعدادشان بیشتر و حضورشان در خیابان‌های شهرها پررنگ‌تر می‌شد. با این همه در این سال‌ها کمتر زنان و دختران جوان زیر بار دستورالعمل دولتی برای رعایت پوششی که از سوی نهادهای حکومتی به عنوان حجاب برتر معرفی می‌شد نرفتند و بخصوص در فصل تابستان برای گریز از گرما راه‌های میان‌بر و مستقیم را یافتند.

**

چادر مشکی را بازحمت روی سرش می‌کشد و بایک



رودخانه‌ی دز، دزفول، عکس: روزبه فکری، ایسنا

سایه‌ها می‌دانند

سپنتا پرهام

ما ایرانی‌ها همیشه به چهار فصل بودن این سرزمین آریایی افتخار می‌کنیم. چهار فصلی که در بیشتر مناطق آن تنها دو فصل قابل تحمل دارد بهار و پاییز. در تهران این دو فصل به دو ماه تقلیل پیدا می‌کند و یک ماه از بهار یعنی اردیبهشت و یک ماه از پاییز یعنی پاییزی که می‌شود هوای معتدلی را تجربه کرد. اما امان از وقتی که از خرداد گذر می‌کنیم و به سمت تیر ماه می‌رویم. هوا هر روز بیشتر از دیروز گرم می‌شود و آفتاب نورش را مستقیم‌تر می‌تابد و گرمایش چند برابر می‌شود. گرما در تهران بنا به گفته هواشناسی در گرم‌ترین روزهای تابستان از مرز ۴۴ درجه فراتر نمی‌رود. اما در شهرهایی چون بندرعباس و اهواز این گرما به نزدیک ۵۰ درجه هم می‌رسد. گرمایی که طاقت فرسا و گاهی غیر قابل تحمل است.

"ظهر تابستان است، سایه‌ها می‌دانند که چه تابستانی است، سایه‌های بی‌لک، گوشه روشن و پاک کودکان احساس جای بازی اینجاست..."

"بیشینه دما امروز در تهران ۳۸ درجه سانتیگراد خواهد بود." همان طوری که در ردیف شال‌های رنگی به دنبال شال نازک آبی رنگ هستم؛ این شعر سهراب سپهری را زیر لب زمزمه می‌کنم و صدای کارشناس هواشناسی را می‌شنوم که در اخبار از روزی گرم در تهران خبر می‌دهد. روزی مثل همه روزهای تابستان‌های دشت چهار فصل تهران. شال را روی سرم می‌اندازم و باز تکرار می‌کنم: "سایه‌ها می‌دانند که چه تابستانی است...."



مانتو مهرنوش، عکس از صفحه فیس بوک

بار پر بود می شوم. بهار می گوید: "بدن برخی از خانم‌ها در تابستان دچار بهم ریختگی هورمونی می شود. تو هم از همان برخی‌هایی." این را آزمایش‌ها هم تایید کرده؛ البته بهم ریختگی هورمونی را. دکتر پشت میزش می نشیند، بلوز نخی با رنگ‌های روشن و دامن به تن دارد. مطب شخصی است و وقتی مریض غریبه ندارد روسری هم سرش نمی کند. می پرسم: "از کمبود ویتامین دی نیست؟" همان طور که برگه آزمایش را نگاه می کند، می گوید: "بهم ریختگی هورمونی؟ نه در مورد تو نه. هر کسی نسبت به گرمای محیط واکنش خودش را دارد. تو چون خیلی عرق نمی کنی دمای بدنت پایین نمی آید و باعث گرگرفتگی می شه." از او درباره آمار بالای کمبود ویتامین دی می پرسم. می گوید: "دلیل اصلی اش تغذیه نامناسب زن‌ها و بچه‌هاست..." و من ادامه می دهم: "و اینکه بدنشان کمتر در معرض نور آفتاب قرار می گیرد؟" دکتر خیلی موافق این نظریه و اینکه همین امر باعث ریزش موهای خانم‌هاست نیست. او می گوید: "درست است که زن‌ها و دخترهای ایرانی کمتر در معرض نور

”
یک مانتوی عبا مانند گشاد را با طرح گلداز بر می دارم. می گوید این از مدل‌های امسال است. با ساپورت باید بپوشی. می پرسم: جنس این پارچه چادری است؟ می خندد و می گوید: "حالا دقیقا همونی که گفتی نیست اما شبیه همون هاست و از روی ایده مادر بزرگ‌ها برداشتیم."

را سال هاست که می شناسم. همسن و سال هستیم و او در دانشگاه بعد از پایان دکترایش در رشته تخصصی زنان و زایمان فارغ التحصیل شد. مانند تابستان دو سال گذشته از نیمه خرداد حرارتی غیر قابل تحمل در بدنم هست که هیچ گونه خنک کننده‌ای نمی تواند آن را کم کند. وضعیت عادت ماهانه‌ام هم تغییر کرده و در ماه دو

تابستانی می پرسم. می گوید: "راستش یکی دو ساله که بیشتر خانم‌ها تمایل به مانتوهای آزادی و بدون دکمه یا با اصطلاح عبایی در تابستان کرده‌اند. اوایل البته با توجه به اینکه مدل مانتوها خیلی گشاد بود گشت ارشاد کمتر گیر می داد اما خوب این مدل‌ها به دلیل استفاده از رنگ‌های روشن و باز بودن جلوی و البته ست کردنش با ساپورت، گشت ارشاد پسند شده. اما این باعث نشده که ما مشتری هامونو از دست بدیم. این مدل‌ها به دلیل سبک بودن جنس و زیبا بودن پارچه‌اش و البته قیمتش طرفدار داره. بخصوص این مدل‌هایی که کمی کار سنتی هم شده." به سمت یکی از مدل‌ها می رود که جلینگ جلینگ الگوها و گردنبند فلزی‌اش را می شنوم. می پرسم: "چقدر الگو؟" می خندد و می گوید: "می دانستی که فلز در تابستان باعث می شود تا کمی از حرارت بدن کم شود؟" نمی دانستم. این هم باید به دفترچه معلوماتم اضافه کنم.

**

یکی از مهم‌ترین مزایای نور آفتاب، فعال کردن مقدار زیادی ویتامین دی در بدن است؛ یکی از ویتامین‌هایی که بدن احتیاج زیادی به آن دارد. و به رشد و استحکام استخوان‌ها از طریق کنترل تعادل کلسیم و فسفر کمک می کند. این ویتامین با ایجاد افزایش جذب فسفر و کلسیم از روده‌ها و کاهش دفع از کلیه به متابولیسم استخوان‌ها کمک می کند و همچنین از طریق ترجمه ژن‌های هسته سلول به رشد سلول کمک می کند. در کتاب‌های پزشکی آمده است که منبع اصلی دریافت این ویتامین بجز منابع گیاهی مثل غلات و حیوانی مثل ماهی ساردین و شیر، نور آفتاب است. بطوری که ۱۰ تا ۲۰ دقیقه ماندن در زیر نور آفتاب، نیاز روزانه بدن انسان به این ویتامین را تامین می کند. اما تازه‌ترین تحقیقات پزشکی در ایران می گوید که شیوع کمبود ویتامین دی در زنان و کودکان ایرانی بین ۵۰ تا ۸۰ درصد است.

**

بر خلاف هوای گرم بیرون مطب خانم دکتر هوای خوب و قابل تحملی را دارد. نه خیلی سرد است و نه خیلی گرم. روی صندلی سفید کنار میز دکتر می نشینم تا او که برای شستن دست‌هایش به دستشویی رفته برگردد. دکتر بهار

اما برای آن‌هایی که حتی روزه نیستند هم رفت و آمد در شهرها سخت است. چرا که فشار نیروهای گشت امنیت اجتماعی بیشتر شده است. از سال گذشته که دولت معتدل حسن روحانی بر سر کار آمد، زمزمه‌های زیادی مبنی بر جمع شدن گشت ارشاد شنیده شد. چند ماهی هم خبری از ون‌های سبز رنگ و پلیس‌های زن چادر مشکی پوش در خیابان‌ها نبود. بیشتر این ماشین‌ها در ایستگاه حیاط ساختمان نیروی انتظامی در خیابان وزرا که مرکز اصلی پلیس امنیت اجتماعی است پارک بودند. اما با نزدیک‌تر شدن به تابستان و گرم شدن روز به روز هوا بار دیگر سر و کله این گشت‌ها در تهران زیاد شد و این یعنی که زنان از پوشیدن لباس‌هایی که چند سالی است برای تابستان طراحی شده دست بردارند.

**

بیست و پنج ساله است و چند سالی است که در کنار خواهرش یک مزون را اداره می کند. مزونی که طرح‌های جدید و مدرنی برای مانتوهای زنانه ارائه کرده است. آنها از شیوه‌های جدید بازاریابی هم استفاده می کنند. از طرح‌ها عکاسی می کنند و آنها را در اینترنت به نمایش می گذارند. آنها امسال تابستان با جدیدترین مدل‌های خود تابستان را آغاز کردند. رنگ مانتوها روشن است و از پارچه‌های نازک و ساده استفاده شده است. در عکس‌هایی که روی دیوار زده، می شود مدل‌ها را بیشتر دید. یک مانتوی عبا مانند گشاد را با طرح گلداز بر می دارم. جنسش شبیه پارچه‌های چیت چادر نمازی است. می گوید این از مدل‌های امسال است. با ساپورت باید بپوشی. می پرسم: جنس این پارچه چادری است؟ می خندد و می گوید: "حالا دقیقا همونی که گفتی نیست اما شبیه همون هاست و از روی ایده مادر بزرگ‌ها برداشتیم." بعد توضیح می دهد: "بر اساس صحبت‌هایی که ما از برخی از خانم‌های مسن شنیدیم تابستون‌ها برای اینکه هوا گرم و غیر قابل تحمل بوده از این پارچه‌ها که در عین خنک بودن کلفت بودند و بدن را می پوشانند استفاده می کردند." البته همه پارچه‌هایی که استفاده کرده از این جنس نیست. لابه لای کارها مانتوهای وال و پارچه‌های نخی هم هست. اما این مانتوی گلداز جنس لطیفی دارد و به نظر خنک می آید. درباره طرح‌های



عکس: مرضیه سلیمانی، ایرنا

وقتی برای این گزارش با او قرار می‌گذارم علت اینکه تابستان‌ها خودش را کولی می‌نامد، می‌فهمم. مانتوی روشن گلدار بنفش و آبی فیروزه‌ای با شلوار نخی گشادی که مچش کش دوزی شده برتن دارد. خودش می‌گوید: "این کورتی هندی هاست. با این مانتوها می‌شود تابستان را کمی تحمل کرد." این "کمی" منظورش منهای روسری است. از او می‌پرسم چرا هندی؟ می‌گوید: "هند از ایران گرم‌تر است و آن‌ها از رنگ‌های روشن و پارچه‌های نازک برای طراحی لباس‌هایشان استفاده می‌کنند. من با این لباس‌ها کمتر گرما می‌خورم." قرارمان در استخر روبازی است که نزدیکی پل مدیریت است. ظهرهای گرم تابستان خنکای آب استخر می‌چسبد. هر چند که به خاطر ماه رمضان نباید سر را زیر آب کرد. اما لبه استخر می‌شود خوابید و تن گرفت و از نور خورشید استفاده کرد. دوستم حالا دامن لنگی نخی را به دور کمرش بسته و صندل‌های بندی‌اش را با دمپایی ابری عوض کرده است. به قول خودش از شکل یک کولی به کسی که قصد دارد از گرما فرار کند تغییر شکل داده است. دور استخر ردیف زن‌هایی که تنشان را به نور خورشید پایتخت دادند و بدنشان را در اشعه آن می‌سوزانند خوابیده‌اند یا کتاب می‌خوانند. انواع لوسیون‌های برنز کننده به چشم می‌خورد. تنم را به آب آبی استخر می‌سپارم و باز زمزمه می‌کنم: "سایه‌ها می‌دانند که چه تابستانی است...." ♦

آفتاب هستند اما این علت خوبی برای ریزش مو و کمبود ویتامین دی نیست. خیلی از پزشکان پوست به بیمارشان توصیه می‌کنند که زیر تابش مستقیم نور خورشید نباشند چون معایب تابش مستقیم نور خورشید از مزایایش بیشتر است. "دکتر نسخه نمی‌نویسد. می‌گوید: "مشکل تو با پوشیدن لباس‌هایی که حرارت بدن را بالا نمی‌برد حل شدنی است." راه حلش لباس‌های پنبه‌ای و نخی است که چند سالی است فروشگاه‌های زیادی برای عرضه آن باز شده است. **

لباس‌های پنبه‌ای زنانه و مردانه لباس‌هایی هستند که در ظاهر خیلی خنک به نظر نمی‌آیند اما بعد از پوشیدن متوجه می‌شوید که این لباس‌ها بدن باعث جذب انرژی گرمایی خورشید هستند و در تابستان برای کم شدن گرما کمک می‌کنند. هر چند که این‌ها هم راه حل فرار از گرما نیست. با این همه چند سالی است که برندهای مختلفی از این لباس‌ها که طرح‌ها و نقش‌های سنتی هم دارد زیاد شده و طرفداران بسیاری هم دارد.

دوست نویسنده‌ای دارم که شیوه خاصی را در لباس پوشیدن دارد. خودش در تعریف سبک لباس پوشیدنش می‌گوید زمستان‌ها "لیدی" می‌شوم و تابستان‌ها "کولی". **

بسیار سفر باید تا رسیدن به اعتماد به نفس و آزادی

لیلا ملک محمدی

او زیر عنوان «یک شوک» به نخستین سفر انفرادی خود اشاره می‌کند. بنته به ترکیه سفر کرده است، کشوری با فرهنگی متفاوت از سرزمین او. احساسات عجیب و غریب و تنهایی، به شدت آزاردهنده است و او فکر می‌کند نباید شب‌ها تا دیروقت بیرون بماند و رفتن به رستوران و بار برای او طاقت‌فرسا خواهد بود. او همان‌جا تصمیم می‌گیرد سفر انفرادی زنان را به عنوان موضوع پایان‌نامه دکترای خود انتخاب کند و این موضوع را با سایر جامعه‌شناسان و کارشناسان گردشگری در میان بگذارد. چرا تنها سفر کردن برای زنان می‌تواند با ترس و ناآرامی روحی همراه شود؟ آیا این احساسات ربطی به جنسیت، مقصد و هدف سفر دارد؟ و برای کاستن از این احساسات و لذت بردن از سفر چه باید کرد؟

تجربه‌های ناامن زنان شرق و غرب هر چند بنته به هراس‌زنانی از کشورهای اسکاندیناوی یا

یک دکترای جامعه‌شناسی اهل نروژ، پژوهشی انجام داده که نتایج‌اش می‌تواند زنان را به تنها سفر کردن و تجربه کردن جهان تشویق کند. بر مبنای این پژوهش، در سفر انفرادی می‌توان احساس آزادی، اعتماد به نفس، آموزش و تجربه‌های مثبت بسیاری کسب کرد. خانم بنته هیمتون معتقد است به طور کلی سفر، چه به تنهایی چه با جمع، می‌تواند از تجربه سرشار باشد اما تفاوت اساسی سفر انفرادی با سفر گروهی در این است که در تنهایی، تو هر لحظه از سفر باید خودت را مدیریت کنی و برای برقراری رابطه‌ها و انتخاب مکان‌های اقامت، استراحت یا تفریح سریع‌ترین و درست‌ترین تصمیم‌ها را بگیری و همین انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌ها برای بسیاری چالش ایجاد می‌کند.

از شهرهای بزرگ این مناطق تجربه‌های ناخوشایندی داشته‌اند. یک روزنامه‌نگار فرانسوی می‌گفت در سفرش به یکی از پایتخت‌های آمریکای لاتین با مزاحمت یک پلیس روبه‌رو شده و پلیس به بهانه کمک و حفظ او از شر مزاحمان می‌خواسته به اتاق خواب‌اش نیز وارد شود. یادگیری نوشته در برخی خیابان‌های شهرهای بزرگ ممکن است به مسافران زن تنها پیشنهاد هم‌خوابگی نیز داده شود و به همین دلیل بهتر است زنان از پیش درباره مکان‌های مختلف شهر مقصد اطلاعاتی جمع‌آوری کنند.

شنیدن کی بود مانند دیدن

بخشی از پژوهش خانم هیمتون به شرح مزایای سفر انفرادی اختصاص دارد. او می‌گوید در ترکیه با احساسات آزاردهنده روبه‌رو شده بود به این دلیل که به یکی از شهرهای جنوبی و ساحلی ترکیه سفر کرده بود که به نظر می‌رسید امکانات آن شهر بیشتر در خدمت گردشگرانی بود که با خانواده یا در گروه دوستان به این مکان‌ها سفر می‌کنند. همچنین به نظر می‌رسید فرهنگ کشور میزبان، زنان تنها و انتخاب‌هایشان را به رسمیت نمی‌شناسد. او به تجربه‌های زنانی اشاره می‌کند که در جنوب اروپا یا کشورهای دیگر، با نگاه‌های جنسی مواجه می‌شوند و می‌نویسد دلیل این برخوردها شاید به خاطر قدرت دین و آزادی نوپای زنان در این کشورها باشد. به نوشته هیمتون، این مهم‌ترین دلیل اجتناب زنان از سفرهای انفرادی به سرزمین‌های ناشناخته است؛ چراکه آنان به ایمنی در سفر به عنوان نخستین ضرورت فکر می‌کنند، اما او می‌گوید داشتن برنامه‌ریزی دقیق و جست‌وجو کردن و دانستن درباره مقصد می‌تواند تا حدود زیادی ضامن ایمنی در سفر باشد و این ترس‌ها مانع از رسیدن به تجربه‌های شگفت‌انگیز و به یادماندنی خواهد بود. تجربه‌های بنته نشان داده است شنیده‌ها درباره خطرات تنها سفر کردن می‌تواند از جسارت و شجاعت زنان بکاهد. وقتی تو به کشورهایی سفر می‌کنی که بیشتر درباره ناامنی و مشکلات آن‌ها خوانده‌ای، با چهره‌ای متفاوت و گاه متضاد با شنیده‌هایت مواجه می‌شوی و می‌توانی درک درستی از گوشه و کنار جهان داشته باشی. به قول معروف شنیدن کی بود مانند دیدن. ♦

برگردم. بیشترین دلیل این اضطراب هم ناآشنایی من با زبان انگلیسی بود.»

تجربه سفر این پزشک ایرانی با بنته هیمتون از دو زاویه متفاوت است؛ یکی احساس امنیت در خیابان‌های استرالیا، فنلاند، سنگاپور و چند کشور دیگری که میزبان او بودند در پیاده‌روی‌های شبانه و دیگری نداشتن علاقه به برقراری ارتباط با دیگران. او می‌گوید: «من سال‌هاست از همسرم جدا شدم و تنها زندگی می‌کنم. به خاطر این که تنها زندگی می‌کنم و می‌تونم از پس این تنهایی بر بیام، مدام دیگران در محیط کار برام مشکل درست می‌کنن و جالب این جاست که این مشکلات هم بیشتر از طرف زنان آب می‌خوره. برای این که بتونم زندگی کنم و کارم رو از دست ندم صبح تا شب در حال مبارزه با دیگرانم و به همین دلیل هم در سفرهام ترجیح می‌دم تنها باشم و فقط استراحت کنم.»

یافته‌های یک روزنامه‌نگار ایرانی که ۱۲ سال است با گروه یا به تنهایی سفر می‌کند به یافته‌های بنته شبیه‌تر است. او می‌گوید: «فکر می‌کنم قبل از سفر باید در مورد امنیت مقصد، اطلاعات کاملی داشته باشیم و در طول سفر هم توصیه‌های افراد بومی رو کاملاً رعایت کنیم. مثلاً خود من در کشورهای ترکیه و هندوستان سعی می‌کردم تا دیروقت بیرون نباشم.» او که ۱۵ سال پیش از همسرش جدا شده و تنها زندگی می‌کند معتقد است تنها سفر کردن اعتماد به نفس زنان را افزایش می‌دهد و باعث آشنایی نزدیک با زنان دیگر و فرهنگ‌ها و آداب و رسوم می‌شود. این روزنامه‌نگار می‌گوید: «در سفرهای داخلی، به ویژه در روستاها، احساس امنیت داشتم اما وقتی افراد محلی می‌پرسند که آیا شوهرم با سفرهای من مخالفتی نداره، مجبور می‌شم به دروغ بگم که نداره و نمی‌تونم بگم که من از همسرم جدا شدم و تنها زندگی می‌کنم، اما این اتفاق در سفرهای خارج از ایران نمی‌افته و من مجبور نمی‌شم دروغ بگم.»

تجربه‌های هر سه زنی که در این گزارش نقش دارند به علاوه تجربه‌های زنان و بلاگ نویسی از ایالات متحده یا برخی کشورهای اروپایی نشان می‌دهد مردم روستایی و محلی در مناطقی چون خاورمیانه، آمریکای لاتین یا آسیای جنوب شرقی با زنان تنها سفر بسیار مهربان‌اند و به آن‌ها کمک می‌کنند، اما اغلب این زنان



”

«در سفرهای داخلی، به ویژه در روستاها، احساس امنیت داشتم اما وقتی افراد محلی می‌پرسند که آیا شوهرم با سفرهای من مخالفتی نداره، مجبور می‌شم به دروغ بگم که نداره و نمی‌تونم بگم که من از همسرم جدا شدم و تنها زندگی می‌کنم.»

داشتیم. او اجازه داد و مشکلی پیش نیومد، اما احساس خوبی نداشتم. همه‌ش فکر می‌کردم چرا باید اجازه سفر من در دست مردی همسن و سال خودم باشد؟ اما خب انگار ما زن‌ها این قضیه رو پذیرفتیم و باهاش کنار او مدیم متأسفانه؛ برای زنان از اجبار حجاب که وحشتناک‌تر نداریم. اون رو هم پذیرفتیم دیگه.»

او درباره احساس ناامنی در سفرهایش می‌گوید: «اولین سفرم به استرالیا بود. وقتی رسیدم انقدر دچار اضطراب شده بودم که می‌خواستم از همون فرودگاه

اروپای مرکزی اشاره می‌کند اما تجربه‌های برخی از زنان کشور ما هم نشان می‌دهد که بسیاری تمایل ندارند تنها سفر کنند. نتیجه پژوهش یکی از دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی، دلیل بی‌علاقگی زنان به سفرهای انفرادی در ایران را نبود امنیت فضایی - اجتماعی و احساس عدم امنیت زنان از پلیس و نیروی انتظامی عنوان می‌کند. در حالی که به طور طبیعی حضور پلیس باید امنیت به دنبال داشته باشد اما شاید برخوردها با مسئله حجاب یا به رسمیت نشناختن سفر زنان تنها از سوی نیروهای امنیتی ایران، برای برخی زنان ایرانی احساس ناامنی به دنبال دارد. بنابراین پژوهش دلیل دیگر بی‌تمایلی زنان ایران به سفر انفرادی، مشکلات اقتصادی و وابستگی مالی به خانواده عنوان شده است. در مورد سفرهای خارج از ایران مشکل گرفتن رضایت‌نامه از سرپرست مرد برای اخذ پاسپورت و تسلط نداشتن به زبان خارجی را نیز باید به دو عامل بالا اضافه کرد.

یک پزشک عمومی درباره تجربه گرفتن رضایت‌نامه از همسرش می‌گوید: «اولین بار که می‌خواستم برم خارج از ایران، برای گرفتن پاسپورت به امضای همسرم نیاز



۱۸ طرح و حرف زیادی این تابستان گرم و طولانی

توکانیستانی

بعضی موضوعات تکراری هستند، شبیه به انشاهایی که در مدرسه می‌نوشتیم، مثل "فواید گوسفند را شرح دهید..." "علم بهتر است یا ثروت..." "تابستان خود را چگونه گذرانید..."

و اگر قرار شود من یکی از این سه موضوع را انتخاب کنم باز درباره فواید گوسفند خواهیم نوشت چون علاوه بر فایده‌های قدیمی به شهادت دوستان کله خوری که به تازگی از تهران آمده‌اند "بیخ گوش" گوسفند به عنوان کشفی جدید به منوی کله‌پزی‌ها اضافه شده و هنوز تا کشف تمام فواید این حیوان راه درازی در پیش است... حتی در باب مقایسه علم با ثروت هم می‌شود حرفی تازه زد. اگر زمانه‌ای بود که همه گفتند علم خوب است ما ثابت می‌کنیم که ثروت بهتر است، اگر همه مطمئن بودند که ثروت بهتر است ما اصرار می‌کنیم که علم خوب است... اما تنها موضوعی که از آن سال‌های انشا نویسی تا همین امروز معذب می‌کند نوشتن از "تابستان" است... نوشتن از بی‌کاری، از گرما... وصف لکه‌های بزرگ عرق زیر بغل و صورت‌های سرخ و ملتهب مردم گرم‌زده، بوی تن مردهای چاق توی اتوبوس‌های شلوغ شرکت واحد و دست‌های خیس آقای جبار موقع دست دادن... نوشتن از تابستان گرم و طولانی که به بطالت می‌گذشت سخت‌ترین کار بود.

تابستان‌هایی که شب‌ها توی حیاط می‌خوابیدیم و آسمان پرستاره را تماشا می‌کردیم و روزها با آفتاب تند که روی صورت‌مان افتاده بود بیدار می‌شدیم و دوچرخه سواری توی کوچه بن‌بست و عصرهای کسالت آور و خواندن کتاب و کشیدن خمیازه هیچ‌کدام ارزش نوشتن نداشت... البته گاهی هم اگر حال پدر خوب بود و حوصله داشت چند روزی به کنار دریا می‌رفتیم. برای آدمی مثل من که طاقت گرما ندارد و شنا هم بلد نیست کنار دریا یعنی نشستن توی آب در فاصله دو سه متری از ساحل و تماشای آدم‌ها، و بعدها که همه چیز حتی ساحل دریا مردانه شد، تماشای آدم‌هایی که با حسرت به دریا نگاه می‌کنند...

مهم‌ترین درسی که از این همه تماشا گرفتم این بود که با دیدن مردی که تا کمر در آب فرو رفته اما به جای دست و پا زدن فیلسوفانه به افق خیره شده است مطمئن می‌شوم در آن حوالی دستشویی عمومی وجود ندارد... تابستان خود را چگونه گذراندم؟... هیچی... گرم بود... عرق ریختم!



به فراوانی آب، به ارزانی نان



این فیلم با چند دوربین که به صورت مخفی در اتومبیل جاگذاری شده، ضبط شده است. خریدار که همان تولیدکننده این گزارش است بر اساس شنیده‌های مردمی، برای خرید مواد مخدر به محلی می‌رود که گفته شده در آنجا به صورت علنی و کاملاً آزاد مواد مخدر به فروش می‌رسد. هرچند رفتن به چنین محله‌هایی بدون پشتیبانی خطرناک است اما گزارش با موفقیت فیلمبرداری می‌شود.

در این منطقه که در حاشیه یکی از شهرهای جنوبی واقع است خانه‌هایی رو به یک جاده کمربندی قرار گرفته‌اند که تقریباً در تمامی آنها مواد خرید و فروش می‌شود. البته در بیشتر آنها علاوه بر فروش مواد مخدر مکانی هم برای مصرف در نظر گرفته شده است تا کسانی که به هر دلیل جای امنی برای مصرف مواد مخدرشان ندارند با دادن مبلغی پول مواد خریداری شده را همانجا مصرف نمایند. در اکثر این خانه‌ها باز است و معمولاً فردی کنار جاده به عنوان کارگر فروش به ماشین‌های عبوری دست تکان داده و بعد از ایستادن اتوموبیل‌ها با آنها وارد معامله می‌شود. در میان این کارگرها که بیشترشان معتاد هستند کودکان هم مشاهده می‌شوند.

مواد مخدری که در اینجا به فروش می‌رسد شیشه، هروین و بعد تریاک است. همچنین وسایل لازم برای مصرف این مواد هم در اینجا به فروش می‌رسد. این فیلم به خوبی نشان می‌دهد که خرید مواد مخدر در این شهر و شاید بیشتر شهرهای ایران به سادگی ممکن است.

گفت و گو با لویس پرایس

بانوی موتورسوار لندنی

سوده راد



لویس پرایس یک سفرنامه‌نویس حرفه‌ایست اما چیزی که این زن بریتانیایی را از سایر مسافران حرفه‌ای متفاوت می‌کند وسیله حمل و نقل اوست! لویس موتورسوار است و قاره‌ها را با موتورش در می‌نوردد. او در طول سال گذشته دو بار به ایران سفر کرده و هر بار هم یک ماه تمام روی موتورش شمال و جنوب و غرب ایران را کشف کرده است.

لویس بی‌تردید اولین زن موتورسوار حرفه‌ایست که توانسته بعد از انقلاب اسلامی چنین کاری را انجام دهد و از نزدیک با مردان و زنانی که از دیدنش حیرت‌زده می‌شدند معاشرت کند. در طول گفت‌وگو بارها به تغییر نگاهش به ایران و ایرانی‌ها در این سفر اشاره کرد. او همچنین به خوبی می‌داند که زنان ایرانی نه تنها باید حجاب اجباری را رعایت کنند بلکه باید تن به بسیاری محدودیت‌های دیگر هم بدهند، حتی نمی‌توانند مثل او آزادانه دوچرخه‌سواری و موتورسواری کنند. لویس هم مثل همه خارجی‌ها عاشق غذاهای ایرانی و مهمان‌نوازی ایرانی‌ها شده اما بیش از هر چیز به فاصله زیاد حکومت و مردم پی برده و از این‌که در دنیای سیاست "ایران" به جای "حکومت ایران" مسوول آنچه اتفاق می‌افتد معرفی می‌شود آزرده‌خاطر است و می‌گوید در ایران هم مثل باقی کشورهای دنیا تصمیمات سیاسی لزوماً مورد تأیید همه مردم آن کشور نیست.

سفرنامه کامل لویس به زودی در کتابش منتشر می‌شود و امیدوار است به زودی به ایران برگردد و باقی جاهایی را که ندیده ببیند.



برکروز شادمانه بکوب

مهدی سحر خیز

شادی یکی از نیازهای اصلی بشر امروز است. مهم نیست به چه بهانه‌ای، مهم نیست با چه هزینه‌ای، شاد بودن در کنار کسانی که دوستشون داری لذت بخش‌ترین لحظات زندگی یک آدم را می‌تواند رقم بزند. مدتی قبل من و همسرم تصمیم گرفتیم تا با یکی از کشتی‌های مسافرت سفر کنیم و از تجربه با هم بودن در این محیط لذت ببریم. می‌خوام براتون از تجربه این سفر تفریحی بگم.

در این کشتی‌ها مهم نیست که چند سالت، اهل کجایی و به چه فکر می‌کنی، از لحظه ورود به کروز برنامه‌های تفریحی و شادی منتظر همه است. شرکت‌های مختلف آمریکایی با هدف درآمدزایی و ایجاد نشاط در جامعه آمریکا و گردشگران، سالانه میلیون‌ها دلار هزینه می‌کنند و هر سال کشتی‌های مسافری جدیدی تولید می‌کنند که هر هفته پذیرای بین ۱۰۰۰ تا ۶۶۰۰ مسافر هستند. در این کشتی‌ها هدف شادی و نشاط و خوش‌گذرانی ست و مسافران به غیر از گذراندن وقت و تفریح دغدغه دیگه‌ای ندارند و همین است که مثلاً در یک کشتی با دو هزار مسافر نزدیک به

هزار پرسنل حضور دارد یعنی در ازای هر دو مسافر، کسی هست که در کوتاه‌ترین زمان به نیازهای آنها پاسخ دهد. شاید برای خیلی‌ها مسافرت دریایی با کشتی مفهوم و جاذبه خاصی نداشته باشد اما وقتی که وارد این کشتی‌ها می‌شویم و به امکانات و برنامه‌هایی که برای شادی و تفریح مسافران وجود دارد نگاه می‌کنیم نظر دیگه‌ای پیدا می‌کنیم.

کشتی رویال پرینس

این کشتی ۱۸ طبقه پر از سالن‌های مختلف و تفریحات گوناگون است و طوری طراحی شده که چه در یک مسافرت ۵ تا ۷ روزه و یا حتی سفر ۱۰۰ روزه دور دنیا فقط و فقط از زندگی و حضور در این کشتی لذت ببرید. از لحظه ورود به محل کشتی یکی از خدمه چمدان‌ها را از شما تحویل می‌گیرد و شما با دست‌های خالی و به همراه خانواده با محیط باشکوه کشتی که محل زندگی چند روز آینده شماست روبرو می‌شوید. تالارها، سالن‌های زیبا، پله‌های پیچ در پیچ و معماری بی‌بدیل و چشم‌نواز داخل کشتی هر چشمی را مجذوب زیبایی خودش می‌کند. افرادی برای خوش‌آمدگویی به استقبال مسافران می‌آیند و آنها را تا اتاق‌هایشان همراهی می‌کنند. چمدان‌ها

هم، همزمان به اتاق‌ها می‌رسند. اگر یکی از مسافران معلولیت خاصی داشته باشد- جدا از اینکه تمامی امکانات کشتی طوری طراحی شده که همه از آن لذت ببرند- یک نفر به صورت اختصاصی مسئول نگهداری از آن فرد خواهد بود؛ لباس‌ها و وسایلش را برایش مرتب می‌کند و در نیازهای روزمره به او کمک می‌کند.

طراحی این کشتی‌ها به صورت یک شهر است و در آن مدخلی برای خوش‌آمدگویی وجود دارد و فروشگاه‌های مختلفی که کارکنانی با چهره‌های خندان، منتظر پاسخ گویی به شما و حل مشکل شما هستند.

معمولاً یک کشتی مسافرتی صبح در مبدأ لنگر می‌اندازد و مسافران قبلی را پیاده می‌کند و بعد از ظهر همان روز گروه بعدی را سوار کرده و به مقصد می‌برد اما سرویس دهی به مسافران تا قبل از حرکت کشتی متوقف نمی‌شود و از لحظه ورود رستوران‌ها و بوفه‌ها در اختیار مسافران هستند.

برای کسانی که دوست دارند در محیطی آرام غذای خود را میل کنند رستوران‌هایی تعبیه شده تا افراد از آن استفاده کنند. به محض ورود به رستوران یکی از خدمه شما را به صندلی مورد نظرتان هدایت می‌کند، بعد از نشستن صندلی‌تان را تنظیم می‌کند و دستمال را روی پای شما

می‌اندازد و منوی غذا را در اختیارتان می‌گذارد. در منوی رستوران برای هر سلیقه‌ای غذایی وجود دارد، از کسانی که مشکل دیابت دارند، تا گیاهخواران و هر نوع سلیقه و مزاجی، غذای دلخواه خود را پیدا خواهد کرد. البته منوی غذا در روزهای مختلف، متفاوت است تا غذاها در طول سفر تنوع خود را حفظ کنند.

در این میان، شرکت‌های مختلفی هستند که سفرهایشان را به نوع خاصی از مسافران اختصاص می‌دهند و متناسب با سن و خواسته‌های آنها برنامه اجرا می‌کنند. به عنوان مثال کمپانی والت دیزنی کروزهایی را مدیریت می‌کند که پر از شخصیت‌های کارتون‌های بچه‌هاست و باعث می‌شود در این سفرها، هم به بچه‌ها خوش بگذرد و والدین استراحت کنند. شرکت‌هایی هم هستند که کروزهایشان را برای کسانی که به مهمانی و رقص و پایکوبی علاقه دارند مهیا می‌کنند. این کروزها با سرو مشروبات الکلی و برنامه‌های مختلف رقص و پایکوبی، برای رده سنی بین ۲۰ تا ۳۰ سال طراحی شده است. این شهرهای عظیم روی آب هر هفته میزبان حدود ۳۵۰۰ نفر هستند و لذت استفاده از رستوران، سینما، سالن تئاتر، فروشگاه‌های مختلف و کنسرت گروه‌های موسیقی را روی پهنه آقیانوس در اختیار مسافران قرار می‌دهند. ♦



تابستان از خون چکید

ناما جعفری

تابستان از گرما چکید، تابستان از خیابان چکید، تابستان از تابستان چکید، تابستان، شصت و هفت بار چکید، تابستان در خاوران، آرام گرفت. تابستان، بنفشه شد، کاوه شد، مژگان شد. نوشتن از تابستان، برای من فقط یک تابستان است، تابستانی که خون بود و خون، تابستان شصت و هفت.

تابستان خاوران

در سه راه افسریه در جنوب شرق تهران جاده‌ای است به نام بلوار امام رضا که سرآغاز جاده تهران مشهد است. پانزده شانزده کیلومتر که در این جاده حرکت کنید در سمت چپ چند گورستان می‌بینید که به اقلیت‌های مذهبی تعلق دارد. یکی از این گورستان‌ها، گورستان خاوران است؛ جایی که از ۲۰ سال پیش، شاهد رفت و آمد سوگوارانی است که گل‌های پرپر شده خود را روی قبرهایی می‌ریزند که نام صاحبان آنها، روشن نیست. گورستان جمعی زندانیان سال ۶۷؛ آنان که پس از دادگاه‌هایی چند دقیقه‌ای، حکم مرگ گرفتند و تیرها که تمام شد، در شواژخانه‌های زندان اوین بردار شدند.

کل گورستانی که اعدام شدگان در آن خفته‌اند به محوطه‌ای در ابعاد حدود سی متر در شصت متر خلاصه می‌شود و در واقع چیزی جز زمینی خاکی نیست. هرچند، بعضی از خانواده‌ها سنگ قبرهای نمادین و فرضی در جاهایی نصب کرده‌اند. دو سه سنگ قبر هم هست که می‌گویند کسانی که آنها را آنجا گذاشته‌اند به نحوی اطمینان حاصل کرده‌اند که اعدامی مورد نظرشان در آنجا مدفون شده است.

گورستان خاوران در گذشته‌ها تنها محل دفن بهاییان بود اما اکنون بخشی از آن به عنوان مدفون کسانی شناخته می‌شود که در اعدام دسته جمعی شمار زیادی از زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ جان خویش را از دست دادند. اعدام‌هایی که به حکم آیت‌الله خمینی انجام گرفت و بهانه آن نیز، انجام عملیات "فروغ جاویدان" از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران ذکر شد. عملیاتی که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی و اعلام آتش بس انجام گرفت. اما هنوز برای بسیاری این سؤال وجود دارد که اگر بهانه اعدام‌ها، این عملیات بود، چرا زندانیانی که از سال‌ها پیش در زندان به سر می‌بردند از مجاهد و چپ اعدام شدند؟

تابستان اعدام

"آن شب بدون تلویزیون و در سکوت و درد شام خوردیم. ظاهراً همه سرگرم و مشغول کارهای معمولی مان بودیم. شب از یازده گذشته بود. به خاطر ساعت خاموشی بند، چراغ اتاق‌ها همه خاموش و تنها لامپ کوچکی که حکم چراغ خواب را داشت، روشن مانده بود. البته چراغ راهروی بند زندان تا صبح روشن می‌ماند. زندانیان تازه در رختخواب‌های پتویییشان خزیده بودند. بعضی از زندانی‌ها هنوز نیم خیز و بعضی‌ها هم هنوز در جایشان نشسته بودند و پیچ پیچ می‌کردند. من در راهروی رو به روی اتاقمان که اتاق ۱۱۳ بود نشسته بودم و روزنامه‌های روز قبل را می‌خواندم. ناگهان صدای همه‌همه گنگی از دور به گوش رسید. در آن شب، در آن سکوت این صدا عجیب می‌نمود. همه آنهایی که بیدار بودند گوش تیز کردند. صدا نزدیک شد. زندانیان به هم نزدیک‌تر شدند. صدای چکمه پاسدارها و همه‌همه می‌آمد. گویی مارش نظامی است. در واقع تپه‌های اوین پشت سر ماقرار داشت.

فردین از اتاق ۱۱۲ بیرون آمد. رنگ بر چهره نداشت. آرام و بی‌گفت‌وگو کنارم نشست. همه گوش شدیم. صدای شعارها در شب پیچید و به پشت پنجره آموزشگاه رسید. صدا در همان جا ماند: «مرگ بر ملحدین کافر. مرگ بر ملحدین کافر.» شعارها مرگ بر منافق نبود. زندانیان رنگ به رنگ شدند. با نگاه از هم می‌پرسیدند چه خواهد شد؟! صدای شوم رگبار سینه شب را درید. سپس صدای تک تیر آمد. شروع به شمارش کردم اما دلشوره و درد سبب شد نتوانم ادامه بدهم.

فردین با سیمایی زرد شده، دست مرا می‌فشرد. اندوهی تلخ سراسر وجودم را فرا گرفته بود. هیچ کس حرف نمی‌زد. چند نفر یا چندین نفر اعدام شده بودند. تا صبح صدای پارس سگ‌ها می‌آمد. چه کسانی بودند؟ مجاهدین بودند یا چپ‌ها؟ هما و مریم از بچه‌های مجاهد بودند یا شاپور و رحمت و محمد علی و خلیل منصور؟ اصلاً فرقی می‌کرد که چه کسی آنجا پشت دیوار به گلوله بسته شده و غرقه در خون به زمین افتاده است؟ او هر کس بود حتماً عزیز مادر و پدری بود و فرقی نمی‌کرد؛

چه مجاهد، چه فدایی، چه توده‌ای، چه خط سه، همه انسان‌هایی بودند که به خاطر اعتقادشان به آزادی انسان و عدالت اجتماعی اعدام شده بودند."

تابستان مرگ

همه چیز از تابستان سال ۶۷ آغاز شد. سالی که با توجه به شرایط کشور، آیت‌الله خمینی، قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و از آن با عنوان "نوشیدن جام زهر" یاد کرد. چندی پس از پذیرش قطعنامه، سازمان مجاهدین خلق، در مرزهای ایران و عراق دست به عملیاتی نظامی زد. این عملیات با شکست مواجه شد و بسیاری از نیروهای مهاجم، کشته یا توسط نیروهای جمهوری اسلامی اسیر شدند. اعدامیان اما در این عملیات حضور نداشتند؛ برخی از زندانیان باقیمانده از آن دوران نیز گفته‌اند که کسی در زندان از این عملیات خبر نداشت، چرا که سه ماه قبل از اعدام‌ها، همه ملاقات‌ها قطع شده بود.

مقامات جمهوری اسلامی تاکنون درباره اتفاقات سال ۶۷ سکوت کرده‌اند و جز در موارد معدودی، حرف و سخنی از این واقعه به میان نمی‌آید. تنها منبع رسمی که درباره اعدام‌ها سخن گفته، خاطرات آیت‌الله منتظری است که به برخی از مکاتبات و اتفاقاتی که در این زمینه رخ داده، اشاره دارد.

آن گونه که آیت‌الله منتظری نوشته است، پس از عملیات مجاهدین، آیت‌الله خمینی، با نوشتن نامه‌ای دستور بررسی مجدد پرونده زندانیان را می‌دهد و می‌نویسد: "کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند."

منابع

خاطرات آیت‌الله منتظری
بنیاد برومند که در ۲۲ خرداد، نسخه انگلیسی بررسی اعدام‌های سال ۶۷ را منتشر کرده بود
خاطرات فرخ روپارسای نوشته منصوره پیرنیا
خاطرات ایرج مصداقی
لیست اعدام شدگان کانون حقوق بشر
خاطرات عفت ماهباز-راه توده

یک

"تلماکوس" پسر ترگل ورگل "اودیسیوس" لپ تاپ را بر روی پایش گذاشته بود و با عصبانیت به خواستگاران پلید "پنه لویه" که او را احاطه کرده بودند نگاه می کرد که در آن میان توجه اش را غریبه ای جلب کرد. "آتنا" الهه عقل و خرد که منتظر همین فرصت بود به نزد تلماکوس آمد و خودش را "منتور"، مرد پیر جنگ معرفی کرد. آتنا پس از مدتی صحبت با پسر اودیسیوس و شنیدن غره های او در مورد خواستگاران بدطینت مادرش، به او پیشنهاد کرد تا برای گردش پای از خانه بیرون بگذارد.

تلماکوس که در آن زمان بچه نونور و لوسی بود سعی کرد با گفتن اینکه "آخه مامانم نمی ذاره" و بهانه های مشابه منتور را از سر خودش باز کند. آتنا که از شنیدن اعتراض های تلماکوس خسته شده بود به او گفت اگر می خواهد مرد واقعی شود بهتر است تا به قول معروف نشیمنگاهش را هم بکشد و برود ببیند در بیرون از چهاردیواری خانه شان چه می گذرد که راه و رسم مردان واقعی چنین است.

دو

بعد از مدت طولانی دوری از خانه یک سال پیش توانستم به تهران بازگردم و دو ماه را در کنار خانواده بگذرانم. هفته اول این بازگشت کوتاه را به مهمانی و هفته دوم آن را به سفر گذارندم. به هفته سوم که رسیدم نه من علاقه داشتم تمام اوقاتم را با خانواده بگذرانم و نه خانواده وقت داشت تا جوان بیست و یک ساله اش را سرگرم کند. اوضاع موجود باعث شد تا من تصمیم بگیرم در شهری که با آن غریبه شده بودم گشتی بزنم و آنچه را که داشت از خاطر می رفت باز یابم. دوستان من تصمیم گرفتند تا آنجا که توان دارند یاریم کنند ولی حتی کمک آنها هم نتوانست ما را از بند هزاران بار کافه رفتن و دود سیگار خوردن رها کند.

شاید گرانی، گشت ارشاد و نبود جای تفریح دلایلی

بهرام میلانی

تابستانی که در کافی شاپ گذشت

عکس ها: امیر درفشه



را می بیند، نه جنگی می کند و نه کلاس های فشرده دانشگاهی می گذراند، او فقط می گردد و در خانه شاهان به ضیافت می پردازد. وقتی تلماکوس به خانه برمی گردد دیگر خبری از آن بچه ای که آتنا او را به سفر فرستاده بود نیست، او دیگر دنیا را دیده بود، راه رفتن در میان علفزارها و نشست و برخاست با مردمان دیگر از او مردی ساخته بود که پدرش او دیسیوس می توانست هنگام برگشت از سفر بیست ساله اش به او تکیه کند.

برای یونانیان زندگی بزرگ تر از آن بود که بخواهند مهم ترین سال های زندگی شان را در اتاقی پانزده متری از ترس خراب شدن فکر یا پوستشان بگذرانند. آن ها ماجراجویی و استفاده از لحظه ها را محترم می شمردند و از اینکه می توانستند به بهترین حالت بنوشند، برقصند و تفریح کنند احساس غرور می کردند. اینکه چقدر ارزش های یونان درست بود را نمی دانم اما این را می دانم همانقدر که درس و کار مهم هستند، اوقات فراغت نیز اهمیت دارد و همانقدر که برای رسیدن به مقصد باید تلاش کرد باید از مناظر اطراف جاده نیز لذت برد. ♦

هدر داده است و اگر هم خدای ناکرده سعی کند با دختر یا پسری رابطه ای عاطفی برقرار کند بهتر است مطمئن شود که خانواده اش از آن اطلاعی پیدا نمی کند چون نتیجه اش می تواند بریده شدن سرش باشد.

وقتی جوانی نتواند رفتار و تجربه های سالم را امتحان کند و در "کمپوتی" که پدر و مادرش خانه می نامند روزگار بگذراند، آنگاه است که او رو به تجربه هایی جایگزین می آورد. این جوان برای موسیقی و شادی منتظر ماه محرم می ماند تا بتواند با صدای "حسین حسین" هلالی بالا و پایین بپرد و در خیابان بدون ترس از اینکه به کسی پاسخ بدهد که تا این موقع شب کجا بوده است قدم بزند. او برای تجربه کردن یک رابطه ساده رو به فیسبوک و توییتر می آورد، روابط عاطفی که باید در طول زمان رشد کنند را دور می زند و منتظر لحظه ای می ماند تا خانه خالی شود و به او اجازه داشتن رابطه ای نیم ساعته را بدهد.

سه

تلماکوس سوار کشتی می شود و این شهر و آن کشور



”
آنچه که باعث می شد تا من در این دخمه های تاریک و بی نور احساس راحتی کنم نبودن مردم کوچه و خیابان بود. مردمی که مانند حرفه ای ترین جاسوس ها رفتار و حرکات را زیر نظر می گیرند و برای هر تکانی که می خوری تحلیلی پیچیده و در عمق ارائه می کنند

کار کند و خانواده ای آبرومند بسازد همانگونه که پدرش و پدر بزرگانش چنین کرده اند. پدران و پدر بزرگانی که حتی محله آن طرف خانه شان را ندیدند و آخرین کتابی که خواندند کتاب قوانین راهنمایی و رانندگی بود.

تفریح کردن در چشم خانواده های ایرانی جرم است، اگر جوانشان با دوستانش به بیرون می رود قاعدتا "الواطی" می کند، اگر فرزندشان ثانیه ای فیلم ببیند، آهنگی گوش کند و کتاب غیر درسی بخواند و قتش را با "مزخرفات"

باشند که یک جوان را به ساعت ها نشستن درون یک کافه ترغیب کند ولی هیچکدام از اینها چیزی نبودند که بخواهند حداقل مرا از گشتن در خیابان ها منحصر ف کنند. آنچه که باعث می شد تا من در این دخمه های تاریک و بی نور احساس راحتی کنم نبودن مردم کوچه و خیابان بود. مردمی که مانند حرفه ای ترین جاسوس ها رفتار و حرکات را زیر نظر می گیرند و برای هر تکانی که می خوری تحلیلی پیچیده و در عمق ارائه می کنند. این مردم بودند که مرا درون "کافی شاپ ها" حبس کرده بودند و نمی گذاشتند تا از قدم زدن در خیابان لذت ببرم.

شاید ما بگوییم حکومت ما را محدود کرده است (که کرده است) ولی آزادی در نزد خانواده های ایرانی نیز جایی ندارد. خانواده هایی که تصور می کنند تا وقتی فرزندش به خانه "بخت" نرفته است باید تمام حرکاتش را برنامه ریزی کند و مانع شود که این جوان حرکتی اشتباه انجام دهد. در این خانواده ها و در این جامعه "جوانی کردن" مترادف با "اشتباه کردن" است و اگر کسی می خواهد زندگی را درک کند باید بدون وقفه و لحظه ای تامل درس بخواند،



این ها بخشی از زندگی حرفه ای بازیگران در ایران بود؛ حالا تصور کنید که اوقات فراغت و تعطیلاتشان را چگونه می گذرانند؟

پارسی وود، قدیمی ها، شادترین، عکس های خفن بازیگران، عکس های لورفته و ... همه و همه سایت ها و صفحه های مجازی ای هستند که صفحات کامپیوتر بسیاری از کاربران ایرانی را فرا گرفته اند. سایت هایی که منابع تغذیه شان افرادی هستند که پاپاراتزی وار به دنبال چهره های سرشناس در گوشه و کنار شهر و دشت و حتی بیابانند! از زندگی شخصیشان تا اتفاقات روزمره، از حضورشان در مجامع و محافل تا حتی خبرهای کذب ازدواج و تولد و مرگ، فقط برای بازدید بیشتر و لایک بیشتر ... آنهم به هر قیمتی!

می خواهیم معمولی باشیم

شاید فکر کنید که حضور بازیگران و افراد سرشناس در مجامع عمومی باعث شور و نشاط فضا می شود و چه خوب که مردم این قدر به آن ها توجه می کنند. اما این علاقه مندی همیشه هم جذاب نیست. خودتان را جای بازیگری بگذارید که می خواهد مثل یک آدم معمولی دمی را در فضایی عمومی بیاساید و از طبیعت و هوای آزاد لذت ببرد. کاری که ما هر روز انجام می دهیم و هیچ کس هم مانعمان نیست اما برای این شخص معروف، اصلا

پارسی وود، قدیمی ها، شادترین، عکس های خفن بازیگران، عکس های لورفته و ... همه و همه سایت ها و صفحه های مجازی ای هستند که صفحات کامپیوتر بسیاری از کاربران ایرانی را فرا گرفته اند. سایت هایی که منابع تغذیه شان افرادی هستند که پاپاراتزی وار به دنبال چهره های سرشناس در گوشه و کنار شهر و دشت و حتی بیابانند

فروشنده دوم: وا، آقا، اولین باره می بینم یک آقا این قدر در خرید لباس دخالت می کنه. بگذارید همین را بردارند دیگه، ببینید چقدر به رنگ چشماشون می یاد! فروشنده اول: نه عزیزم، همین را بردار، رنگ ساله - آرام در گوش بازیگر می گوید: این آقا شوهرته که این قدر امر و نهی می کنه؟ ولی من عکس های عروسی ات را توی اینترنت دیدم، این شکلی نبود. طلاق گرفتی؟ بازیگر و طراح لباس بدون خرید لباس های مناسب برای فیلم، فروشگاه را ترک می کنند.

عکس های لورفته بازیگران عکس های جدید از بازیگران زن خوشگل ترین عکس های خفن لورفته بازیگران زن ایرانی خفن ترین بازیگران زن سینمای ایران بدون حجاب

در حسرت یک روز آدم معمولی بودن

جلیل فتوحی نیا

روز، خارجی، ساحلی قرق شده در اطراف بابلسر دختر بچه به سوی ساحل می دود و شادمانه فریاد می کشد. فریاد کارگردان بلند می شود: کات، کسی نیست جلوی این بچه را بگیرد؟

مسئول لباس آرام از بازیگر زن نقش اول می پرسد: نمی شد این چند روز بمونه تهران؟ او که خوب با مادر بزرگش کنار می یاد!

بازیگر نقش اول پاسخ می دهد: شنیدم مجموعه ساحلی را برای فیلم قرق کرده اند، آوردمش کمی با هم شن بازی کنیم. هر وقت می ریم کنار دریا، آنقدر مردم با دوربین هاشون عکس و فیلم می گیرند که جرات نمی کنم بنشینم روی زمین و باهاش بازی کنم. فکر نمی کردم این قدر شیطونی کنه.

شب، خارجی، همان ساحل بازیگر نقش اول و دختر بچه اش پاچه های شلوار را بالا زده اند و کنار ساحل دنبال موج ها می دوند. هر موج آب

شب داخلی، فروشگاه مشهور لباس زنانه بازیگر نقش اول و طراح لباس فیلم، در حال انتخاب چند مانتو هستند. دو فروشنده به آن ها نزدیک می شوند. فروشنده اول: ای وای؛ سلام خانم.

فروشنده دوم: سلام؛ خیلی خوش آمدید، اومدید مانتو بخريد؟ فروشنده اول: سائزتون را بگید تا براتون مانتو بيارم، من سلیقه ام خیلی خوبه!

فروشنده دوم: ... جون، می شه با هم یک سلفی بگیریم، می خوام بگذارم روی صفحه ام، دوستهام بدونند شما از ما خرید می کنید. فروشنده اول: ماشالله چقدر سائز عوض کرده اید، توی فیلم قبلی این قدر چاق به نظر نمی اومدید!

”

حمید که چند سالی است در جهان فیلم و سریال‌های ایرانی به شهرت رسیده، می‌گوید: دلم برای زندگی سابقم تنگ شده است. اینکه بدون دردسر از بستنی اکبر مشدی، بستنی حصیری بگیرم و بی‌توجه به بقیه آن را لیس بزنم

سابقم تنگ شده است. اینکه بدون دردسر از بستنی اکبر مشدی، بستنی حصیری بگیرم و بی‌توجه به بقیه آن را لیس بزنم. هر وقت خسته شدم، روی چمن‌های پارک دراز بکشم، با پسر به سینما بروم و بدون هراس از عکس و فیلم دیگران پاپ کورن بخرم و بین جمعیت فیلم ببینم، دیگر برایم مثل یک رویاست.

این هجوم تماشاگران به زندگی خصوصی افراد مشهور کار را به آنجا رسانده که گاهی آنها را از بودن در جمع دوستانشان هم محروم می‌کند.

روز خارجی، پارک جمشیدیه

یکی یکی فارغ التحصیلان سالهای دور دانشکده هنرهای زیبا از راه می‌رسند، از دیدن همدیگر شاد می‌شوند و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. منتظرند تا جمع شوند و بطرف کلک چال حرکت کنند. از میان جمع یکی می‌گوید: به فلانی خبر دادید؟ پریروز که سر صحنه فیلم دیدمش کلی یاد ایام کردیم. می‌گفت مدت هاست از برو بچه‌ها خبر ندارد....

دیگری با کنایه می‌گوید: از قرار معلوم بعضی‌ها از وقتی چند فیلم بازی کرده‌اند و اسمشان تیتربیک شده، دوستان قدیمی را فراموش کرده‌اند.

یکی از حاضران پاسخ می‌دهد: نه... راستش بهش خبر ندادیم. تو را خدا، بگذار یک روز راحت باشیم و کوه پیمائیمان را بکنیم. دوستیمان سر جای خودش، بودنش به دردسرش نمی‌ارزد. ♦

من مرتکب عمل شنیع شلوارک پوشیدن شدم. اصولاً هر بار که به سفر خارج می‌روم و خصوصاً در مناطق گرم مثل اینجا شلوارک می‌پوشم. جسارتاً توی خونه هم همین کار رو میکنم. شاید باورتون نشه ولی توی استخر و دریا هم مایو می‌پوشم. با شرمندگی توی حموم حتی اون رو هم نمی‌پوشم... به هر حال نمیدونستم این موضوع تا این حد ارزش خبری داره که روزنامه هفت صبح که تنها روزنامه‌ای بود که تا الان می‌خریدم به عنوان تیتربیک عکسش رو روی جلد کار کنه. از همینجا اعلام میکنم که من عکس با شلوارک‌های دیگه و در مکان‌های دیگه هم دارم که آماده هستم هر وقت دوستان خبر مهم‌تری نداشتن و احتیاج به تیتربیک با ارزش داشتن در اختیارشون بذارم تا مردم استفاده کنن. خلاصه که اعتراف میکنم به عنوان یه شلوارک‌پوش اومدم اینجا تا یه عده شورت‌پوش رو تشویق کنم و براشون آرزوی موفقیت بکنم."

مرگ چندین باره دروغین یک بازیگر (محمد علی کشاورز و عزت‌الله انتظامی)، آدرس ویلای کارگردانی در کلاردشت (داوود میرباقری)، فیلم عروسی بازیگر دیگری که از منزلش به سرقت رفته (زیبا بروفه)، دخترانی که در مسیر جاده شمال همراه با یک آهنگ می‌رقصند و زیرنویس فیلم توضیح می‌دهد که یکی از آنها بازیگر (مهناز افشار) است، فیلمی که از ویلایی در خزرشهر از فاصله‌ای دور نمای پنجره‌ای را نشان می‌دهد که عده‌ای با تصویری محو در حال رقصیدن هستند و باز ادعا می‌کنند که این فیلمی است از مهمانی خصوصی چندین بازیگر نقش اول!

بازار کار فتوشاپ کاران هم ازین قاعده بی‌نصیب نیست. نصب سرافراد روی بدن دیگری در حالی که در سواحل کشوری خارجی مشغول آفتاب گرفتن است و همچنین استفاده از عکس فیلمی را که در آن بازیگری در لباس عروسی ظاهر شده، به شخصی دیگر پیوند زدن هم لابد هنری خلاقه است.

حمید که چند سالی است در جهان فیلم و سریال‌های ایرانی به شهرت رسیده، می‌گوید: دلم برای زندگی



می‌شود. تازه باید برای آن زیرنویس کرد که مثلاً آن فردی که لباس سفید پوشیده فلان بازیگر است که اگر این قسم و آیه نباشد عملاً کسی نمی‌تواند تشخیص دهد که واقعا این فرد کیست! ولی انگاریک نوشته فتوشاپ شده روی عکس حجت است و جای هیچ‌شکی هم برای بیننده ایجاد نمی‌کند!

ماجرای شلوارک پوشیدن یک فیلمنامه‌نویس در سفر به برزیل به آنجا رسید که حتی بر روی صفحه اول یکی از روزنامه‌های ایران منتشر شد. محراب قاسم‌خانی هم مجبور شد اعتراف کند که بله، شلوارک می‌پوشد: "بله،

راحت نیست. بازار امضاگرفتن، عکس‌یادگاری و انتقاد و حتی متلک بابت کارهایی که احیاناً به مذاق شخصی عابری خوش نیامده، ساده‌ترین برخوردهای روزمره آنهاست.

اینکه فردی در خلوت خود یا در سفر و داخل و خارج کشور شلوارک می‌پوشد یا پیش‌اما (هنرمندان همراه تیم ملی فوتبال در برزیل)، یا اینکه مثلاً محمدرضا گلزار یا بهرام رادان در مهمانی‌های خصوصی با حاضرین دست می‌دهند یا احیاناً دیده بوسی می‌کنند آنقدر مهم می‌شود که فیلم به سرقت رفته آن دست به دست بلوتوث





عکس‌ها: ساسان توکلی فارسانی

فرهنگ، کلاس نقاشی یا کلاس موسیقی هم می‌شد یک پای دیگر این برنامه. خیلی که شانس می‌آوردیم یک سفر شمال و تنی به آب زدن در میانه مرداد، همه برنامه تعطیلات تابستان ما بود. برنامه‌ای که کمابیش علی‌رغم خالی بندی‌های بعضی‌هایمان وسط انشا شبیه به هم بود.

با لیوان یک بار مصرف گل‌دان حسن یوسف کنار پنجره را آب می‌دهد و به همکارش می‌گوید: "من گذاشتم تعطیلات بیفتم به جون خونه. از عید نشده یک تمیزکاری اساسی بکنم." همکارش که دارد با موبایلش فیس بوک چک می‌کند همان طور که سرش پایین است می‌گوید: "من فکر کردم برم سفر. حالا باید ببینم چی می‌شه." می‌پرسد: "کجا؟" که نامه درخواست مدرک تحصیلی ام

تمام شده تعطیلات تابستانی دیگر مفهومی ندارد. اما آیا همه چنین حسی نسبت به تعطیلات تابستان دارند؟

اولین روز مدرسه کار خاصی برای انجام دادن نبود. بیشتر کتاب‌ها هنوز چاپ نشده بودند یا اصلاً تالیفشان تمام نشده بود و برای همین معلم‌ها مجبور بودند بیکار باشند. این وسط تنها زنگی که همیشه تکلیف داشت زنگ انشا بود با این موضوع تکراری: "تابستان خود را چگونه گذرانید؟" البته واضح و مبهرن بود که در طول سه ماه گرم تابستان اگر تجدید نداشتیم تنها تفریحمان کلاس‌های انگلیسی‌کانون ملی زبان بود که با حضور گرم و فشرده بچه‌هایی که خانواده‌هایشان علاقه زیادی داشتند تا فرزندانشان یک زبان خارجی را بیاموزند همراه می‌شد. البته اگر کمی شانس داشتی و پدر و مادر اهل

"خیلی هیجان دارم. امروز بلیت گرفتم برای ساحل عاج. می‌خوام تعطیلات تابستانی برم اونجا..." داشتم با دوستم که شغل خوبی در یک شرکت املاک در کانادا دارد چت می‌کردم که بی مقدمه از برنامه سفرش به ساحل عاج برای تعطیلات تابستانی گفت. حالا اینکه دیدن جایی مثل ساحل عاج در قلب آفریقا در برنامه زندگی من نمی‌گنجد، به کنار، اما چیزی که برایم جالب بود موضوع تعطیلات تابستانی بود. تعطیلاتی که بعد از توضیح دوستم متوجه شدم برنامه‌ای سه هفته‌ای در ماه آگوست است که برخی شرکت‌ها و اداره‌های آمریکایی و اروپایی و حتی آسیایی برای کارمندان خودشان دارند. تعطیلاتی که وقت خوبی برای سفر برای کشف سرزمین‌های جدید است. در این فکر بودم که دوستم پرسید: "تو برنامه‌ات برای تعطیلات تابستانی چیست؟" با این سؤال یادم آمد که از سال‌ها پیش که درس و دانشگاه

سپنتا پرهام

تابستان خود را چگونه می‌گذرانید؟



به اتوبوس خریدم به زن می دهم و همین باب صحبت کردنمان می شود. از تعطیلات می پرسم؛ می گوید: "ای خانم همین که بتونیم از پس شکم این بچه ها بر بیایم خلیه. الان تا شابدولعظیم بخوای بری باید ۱۰۰ هزار تومان خرج کنی." بچه ها در تابستان تنها تفریحشان پارک است.

تا لار مطالعه کتابخانه تقریباً خالی است. چند دختر و پسر پشت میزها نشسته اند کتاب می خوانند. به ده نفر نمی رسند. مسئول کتابخانه می گوید: "به خاطر ماه رمضان و تمام شدن کنکور سرمان خلوت تر شده است." از کم شدن تمایل به کتابخوانی نوجوانان می گوید و اینکه سرشان یا در کتاب درسی است یا در کامپیوتر و موبایل. به سراغ دختری که دارد یک کتاب داستان می خواند می روم. کلاس دوم دبیرستان می رود، براساس سیستم جدید می شود کلاس دهم. درباره تعطیلات تابستانی

مسافرتی که برای شهرهای شمالی اتوبوس دارد می روم. کسی صدا می زند: "نوشهر - چالوس - مرزن آباد... تا ۱۰ دقیقه دیگر... نوشهر - چالوس - مرزن آباد...". از یکی از راننده هایی که آنجا استراحت می کند، درباره وضعیت مسافرها می پرسم. می گوید: "شکر حالا که تابستان هست بد نیستند. هر چند که دیگه مثل قبل نیست. اونایی که جا برای موندن دارند خودشون ماشین دارند. اونایی که ماشین ندارند جا ندارند. اما بد هم نیست ماشین کمتر صندلی خالی دارد."

هوا گرم و دم کرده است. همه کلافه هستند اما نه اندازه پسر بچه کوچکی که در بغل مادرش هست. نق نقش تبدیل به ناله شده است و مادر کاری از دست بر نمی آید. کنار دستش یک دختر هفت هشت ساله و یک پسر پنج ساله هستند. شوهرش کارمند است. کارمند یک اداره دولتی. شیشه آب معدنی سردی را که پیش از سوار شدن

نیم در هر ماه، برای تعطیلات برنامه ریزی می کنند.

آژانس مسافرتی نخستین جایی است که سر می زنم. یکی از اپراتورهای سفرهای داخلی که کمی سرش خلوت تر است می گوید: "تقاضا برای سفر و تهیه بلیت بد نیست. براساس گفته های این اپراتور بیشترین تقاضای سفر برای مشهد آن هم با قطار است. بلیت رفت و برگشت به مشهد در حالت عادی از ۳۰ هزار تومان تا ۶۰ هزار تومان است. از اپراتور می پرسم چقدر فاصله قیمت؟ می گوید: "قطار پردیس روز رو است. زمان سفرش هم از ۱۴ ساعت به ۸ ساعت رسیده است. یعنی صبح ساعت ۶ از تهران حرکت می کند و ساعت ۲ مشهد است. قطار نور و سیمرغ هم هر دو درجه یک هستند و خدماتشان خوب است. آن ها حدوداً بین ۱۰ تا ۱۱ ساعت در راه هستند. بلیت این قطارها ۵۰ هزار تومان برای هر صندلی است." اولین جایی که کامپیوتر می دهد برای سه روز آینده است. اپراتور می گوید: "الان ماه رمضان است و تقاضا کمتر شده اما نیمه مرداد بلیت مشهد سخت تر گیر می آید." از سایر شهرها می پرسم. نکته جالب این است که تورهای کیش هم بد نیستند. به خاطر گرما خیلی ها شاید به کیش رفتن فکر نکنند اما برخلاف تصورم هر روز حداقل چهار تا پرواز پر فقط از تهران به کیش می رود. از مرد جوانی که آمده بلیت مشهد بگیرد درباره برنامه ریزی سفرش می پرسم. کارمند بانک ملت است. می گوید: "ما در سال یک هفته مرخصی داریم. اگر قرار به سفر رفتن باشد برای همین زمان می گذاریم." می پرسم: "چرا مشهد؟" می گوید: "بانک در مشهد مهمانسرا دارد که هزینه اش برای کارمندان خیلی به صرف است. البته باید از یک ماه قبل نوبت بگیریم." از اپراتور درباره سفرهای خارجی می پرسم. می گوید: "بیشتر مشتریان ما طبقه متوسط هستند و برای همین اینجا خیلی متقاضی سفر یا تور خارجی نداریم. بخصوص که حالا چه کسی می تونه با دلار ۳۰۰۰ تومنی بره خارج. بگو همین دبی. این سفرها مال از ما بهتران است."

ترمینال غرب پر از رفت و آمد است. به یکی از تعاونی های

”

از تعطیلات می پرسم؛ می گوید: "ای خانم همین که بتونیم از پس شکم این بچه ها بر بیایم خلیه. الان تا شابدولعظیم بخوای بری باید ۱۰۰ هزار تومان خرج کنی." بچه ها در تابستان تنها تفریحشان پارک است

را روی میز کنار بسته بیسکویت دایجستیو می گذارم و می پرسم چقدر طول می کشد که مدرک آماده شود. نگاهی سر سری به نامه می اندازد و می گوید: "هفته آخر مرداد یک تماس بگیرد بهتون می گم." می پرسم: "یک ماه دیگه؟" بی حوصله می گوید: "عزیزم درخواستت رو دیر آوردی. از اول مرداد دانشگاه به مدت سه هفته تعطیله. بعد از تعطیلات پرونده ات باید پیگیری شود."

یکی از ایرادهایی که به تقویم ایران می گیرند این است که تعطیلات زیادی را خود جای داده؛ در سال ۹۳ با احتساب جمعه ها حدود ۷۴ روز تعطیل است. این ۷۴ روز البته تعطیلی رسمی است که در تقویم وجود دارد. اما در این میان نباید برخی از تعطیلات بین تعطیلات و برخی اتفاقات جوی چون آلودگی هوا - اگر به میزان اضطرار برسد - برف و طوفان و گرمای بیش از اندازه - این یکی بی سابقه است؛ چون هیچ زمان دمای واقعی هوا در تابستان اعلام نمی شود - را از یاد برد که در تقویم به شمار نمی آید. اما این تعطیلات به جز ۱۴ روز نوروز بقیه تعطیلات منسجمی نیستند. بعد از تعطیلات نوروز دو روز عاشورا و تاسوعا و ۱۴ و ۱۵ خرداد تعطیلات دو روزه هستند و بقیه اگر براساس تقویم، چهارشنبه یا یکشنبه یا در میان یک تعطیلی مذهبی و تعطیلی ملی باشد تعطیلات بلند مدتی می شوند که جایی برای برنامه ریزی خاصی خواهد بود. اما برخلاف برخی کشورهای اروپایی در ایران چیزی به عنوان تعطیلات تابستانی به صورت رسمی جز برای مدارس و دانشگاه ها وجود ندارد و بیشتر کارمندان ادارات دولتی و خصوصی براساس قانون محیط کار از مرخصی های رسمی خود، دو روز و

شماره‌های پیشین مجله تابلو را از این جا دانلود کنید



طرف موهایش را تیغ زده و طرف دیگرش بلند است. یکی دیگر هم از موهایش نخ‌های کاموایی بلندرنگی آویزان است. روی مچ دست یکی از پسرها تاتو است. می‌پرسم: "هر روز می‌آیید." یکی از دخترها که موهایش چندرنگ است می‌گوید: "اگه مامور بازار نباشه آره." طول می‌کشد که تا اعتماد کنند. البته شاید هم دیرتر اعتماد می‌کنم. از اینکه به قول خودشان اسکلم کنند می‌ترسم. درباره اوقات فراغتشان و برنامه‌های تابستان می‌پرسم. یکی از پسرها که موهای مشکی‌اش را با ژل سیخ سیخ کرده می‌گوید: "علافی. مگه توی این مملکت می‌شه کاری کرد؟ نه یک کلاب هست نه آزادی... این هم از سینماشون. آخه چهارتا فیلم خوب که نمی‌ذارن ساخته بشه. همه‌اش می‌شه رد کارپت رضا عطاران. بقیه‌اش که ناله است. نهایتاً بشینیم اینجا یا بریم خونه فیلم ببینم." همه‌اشان از بچه‌های همان منطقه هستند و از خانواده‌های تقریباً مرفه. این را می‌شود از موبایل‌ها و لباس‌هایشان فهمید. اما آن‌ها هم برنامه خاصی ندارند. همین دور همی‌های عصر و گاهی هم پاساژگردی. کتابخوانی را دوست ندارند. همین که توی مدرسه کتاب به خوردشان می‌دهند کافی است. البته همه‌اشان این طوری نیستند. به سمت باغ فردوس می‌روم. کافه‌های باغ فردوس شلوغ است. بعد از افطار است و شام خوردن در محیط باز می‌چسبد.

از نبودن جای پارک می‌شود فهمید که بام تهران هم مثل پارک آب و آتش شلوغ است. بعضی‌ها تنها آمدند و بعضی‌ها چند نفری. یکی دو نفر دارند بدمیتون بازی می‌کنند. می‌گویند: "هر شب سری به بام می‌زنند. تنها جایی است که برای بازی و گذراندن شب کوتاه تابستان پول نمی‌گیرند."

چند نفر از دوستانم برنامه‌ای برای سفر به کردستان دارند. به من هم زنگ می‌زنند که می‌توانم بروم یا نه؟ دو نفر از دوستانم در شرکت معماری کار می‌کنند. یکی از آن‌ها هم در یک شرکت کامپیوتری است. اهل سفرهای کم هزینه هستند. به مرخصی‌هایم فکر می‌کنم و به اینکه تابستان را چگونه می‌گذرانم... ♦



”
. یکی از پسرها که موهای مشکی‌اش را با ژل سیخ سیخ کرده می‌گوید: "علافی. مگه توی این مملکت می‌شه کاری کرد؟ نه یک کلاب هست نه آزادی... این هم از سینماشون. آخه چهارتا فیلم خوب که نمی‌ذارن ساخته بشه

بریم شمال."

صدای خنده‌هایشان فضا را پر کرده است. چند دختر پسر ۱۶-۱۷ ساله هستند. در خیابان مقابل باغ فردوس روی صندلی‌ها نشسته‌اند و دارد با هم بلند حرف می‌زنند. همسایه و دوست هستند. یکی از دخترها یک

می‌پرسم. می‌گوید: "برنامه خاصی ندارم. فقط کتاب و کامپیوتر." کل تعطیلات تابستانی‌اش یک ماه است. می‌گوید از آخرهای مرداد باید به مدرسه برود برای کلاس‌های آمادگی کنکور.

زیر انداز قرمزی را روی زمین انداخته و کنار استخر خوابیده است و تن می‌گیرد. کنار دستش چندین اسپری برنزنکنده است. کنارش می‌نشینم و مشغول کرم زدن می‌شوم که بلند می‌شود و به خودش اسپری می‌زند. از من می‌خواهد که به پشتش اسپری بپاشم. خانه دار است و دو بچه دارد که یکی ده ساله و دیگری هفت ساله هستند. بچه‌ها را برای تابستان چند کلاس ثبت نام کرده، موسیقی، زبان و شنا. باید جوری تعطیلات را سر کنند. می‌پرسم: "برنامه سفر چی؟" می‌گوید: "راستش می‌خواستیم بریم آنتالیا اما خرجش زیاد است تازه شوهرم وقت ندارد. اگر بشود این سه چهار روز تعطیلی عید فطر



ماهی دودی

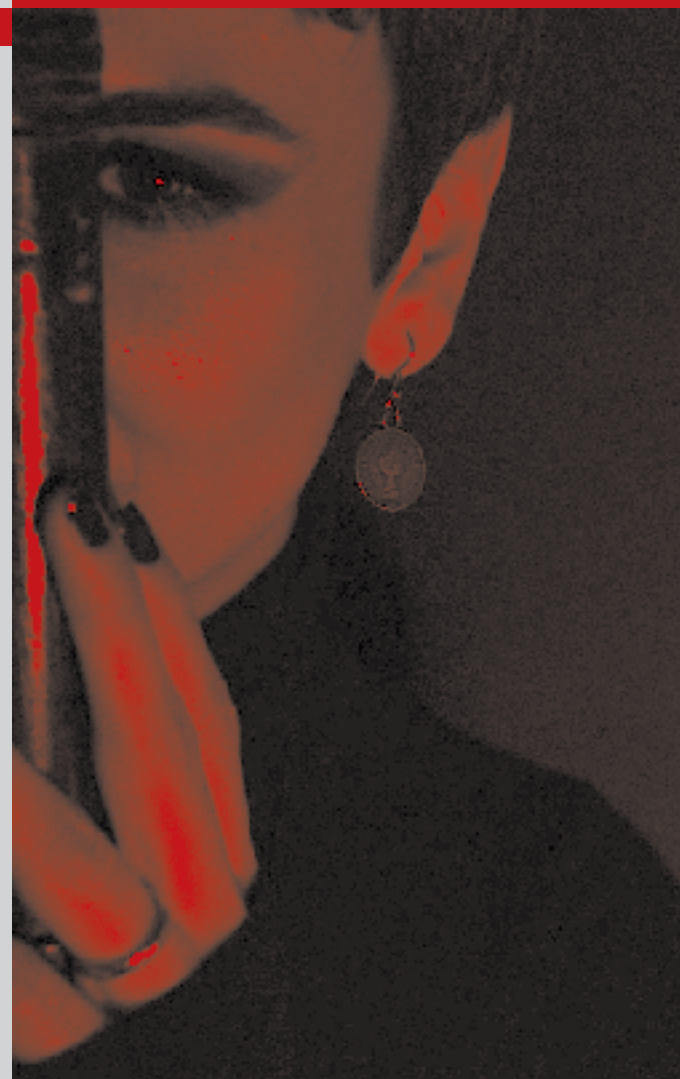
خلیل رشنوی



ماهی دودی فیلمی است در مورد اعتیاد و کسانی که با این بیماری دست به گریبان هستند. این فیلم در دو مکان اصلی فیلمبرداری شده است. اولین مکان به زندگی دسته‌ای از بیماران می‌پردازد که در کمپ ترک اعتیاد زندگی می‌کنند و تلاش می‌کنند که روح و جسم خود را از این بیماری پاک کنند. دومین، محلی است در حاشیه شهر، در یک کانال طبیعی بزرگ آب که جوان بیماری به نام بیژن در دیواره آن زندگی مشقت باری را درگیر با مواد مخدر سپری می‌کند. این فیلم سعی کرده زندگی پیچیده و خفیات و روحیات این افراد را برای مخاطب به نمایش بگذارد. فیلمبرداری، تدوین و کارگردانی این فیلم را خلیل رشنوی انجام داده و فرحناز پرتوی نژاد و خسرو نخعی نیز با او همکاری داشتند.

این فیلم، اولین مستند مستقل این مستند ساز است که در مدت شش ماه فیلمبرداری و تدوین شده است. امکانات ساخت این فیلم بسیار محدود بوده و فقط از یک دوربین هندی کم FULL HD برای فیلمبرداری و صدا برداری استفاده است.

فیلم محصول سال ۱۳۹۰ است.



تهران تن تو

بی‌تاملکوتی

خواب بودم
با پستان های پر
شیر از سرانگشتانت می ریخت

تو
تهران بودی
تو را پوشیدم
بیدار شدم
با یک ماه گرفتگی بر گردنم
یوسف آباد افتاده بود پشت چشم هایمان
تئاتر شهر اما
لب های تو بود

برج میلاد را آویز گوشم کردی
دست گذاشتی روی قوس گردنم
با هم از تپه ها پایین آمدیم
تجربیش را رد کردیم
تا بلندی های سعدآباد
پوست ام کش آمد
نقشه شهر ترک خورد
در بند پاره شد
نافم افتاد بیرون
پنهانش کردی پشت سرب
لای نرده ها

کاخ ها همه ماه زده بودند
خالی
خواب آلود

آزادی در بست!
تنها تو بودی و باغ های سوخته
تاکسی ها همه گور بودند
پراز گوشت و عرق

گفتی از چنارهای بریده
گردنبندی برایت ساخته ام
انگشتانت روی ستون فقراتم لرزید
دستهای همه دروس بود
آغشته به بوهای دور
ترسیدم
لب هات را در کیف ام پنهان کردم
تو اما
از ولیعصر پایین رفتی
تا ایستگاه راه آهن ران ها
تا جنوب ترین جای پام

پسرم گریه می کرد
و ما به دنبال فرودگاه شهر بودیم

بهار ۲۰۱۴

مستقل برای محیط زیست دارند؟ یا رسانه‌های صوتی و تصویری کدامشان برنامه مستقلی برای محیط زیست دارند؟ نمونه‌هایی مثل برنامه «زمین ما خانه ما» از رادیو فردا متأسفانه نمونه‌ای کمیاب است.

در عوض می‌توان مشاهده کرد که به جای توسعه چنین مباحثی شاهد آب رفتن آن هستیم. چشمه مباحث زیست محیطی گویی در حال خشک شدن است. یا دقیق‌تر: فصلی است. گاه هست و گاه نیست. سیاست پایدار و روشن و پیگیری در زمینه محیط زیست در بیشتر رسانه‌ها دنبال نمی‌شود.

در یک نگاه کلان باید پرسیم اصولاً وضع روزنامه نگاری محیط زیست چطور است؟ چند نفر روزنامه نگار پیگیر در این عرصه داریم؟ این موضوع به اندازه داشتن صفحه و ستون و برنامه مستقل اهمیت دارد. زیرا بدون نیروی انسانی آموزش دیده و علاقه‌مند نمی‌توان چنین مباحثی را به صورت موثر و رو به توسعه دنبال کرد.

همین تک و توک برنامه‌های گهگاهی محیط زیستی هم هر وقت جدی بوده و کار تحقیق پشت آن بوده و کارشناسان و صاحب‌نظران طرف گفتگو بوده‌اند موفق بوده و موثر. محمد بابایی که وبلاگ نهالستان را می‌نویسد و از چهره‌های فعال در فیس‌بوک هم هست در ماه می یادداشتی نوشت که در آن بخوبی تاثیر رسانه در آگاهی بخشی بر سر مشکل آب را نشان می‌دهد.

او بالحنی طعنه آمیز که در آن حقیقتی وجود دارد می‌نویسد: "بی‌بی‌سی فارسی تنها نهادی است که می‌تواند دریاچه اورمیه را نجات دهد." سپس شرحی آورده از اینکه چگونه یک کارگر لوله کش از یکی از برنامه‌های بی‌بی‌سی آگاهی‌های کافی در باره مشکل اورمیه پیدا کرده است. "وقتی دقایقی سخنان یک کارشناس در برنامه شصت دقیقه، اینگونه شنونده پیدا می‌کند، که یک لوله‌کش ساده هم به وظیفه خود واقف می‌شود، و برای مردم اهمیت کم‌آبی را توضیح می‌دهد، بی‌جهت نخواهد بود که برای نجات دریاچه به شصت دقیقه بی‌بی‌سی متوسل بشویم."

مشکل نامریی آب

در یک نگاه کلان می‌توان گفت رسانه‌های فارسی معمولاً درگیر یافتن و بیان مشکل هستند. در نظر اول

یک سوال اساسی در باره رسانه‌ها این است که آیا آن‌ها تصویری واقعی از دنیای ما به دست می‌دهند؟ و طبعاً یک سوال پیوسته به این سوال این است که آیا مساله‌هایی که برای رسانه‌ها مهم است همان مسائل مهم زندگی ما است؟ معمولاً رسانه‌ها مایل نیستند جواب این سوال منفی باشد و می‌خواهند خود را آینه مسائل واقعی زندگی مخاطب نشان دهند. اما اگر جواب ما آری باشد باید مسائل مهم زندگی خود را در رسانه‌ها بیابیم. آیا می‌یابیم؟

فرض من در این یادداشت این است که: "رسانه‌ها باید تصویر مسائل مهم زندگی ما مخاطبان باشند ولی نیستند." برای نمونه یک مورد شاخص را انتخاب می‌کنم و آن بحران آب در ایران است. بررسی‌های من نشان می‌دهد که سهمی که آب در رسانه‌های ما دارد به هیچ وجه به پای اهمیت و بزرگی مساله نمی‌رسد. در این یادداشت می‌کوشم چرایی آن را از منظر تحلیل رسانه‌ای جستجو کنم. وقتی مساله‌ای با این اهمیت و فوریت از رسانه‌ها غایب است باید مشکلی جدی در رسانه‌های ما وجود داشته باشد. آن مشکل چیست؟

روزنامه نگاری محیط زیست

یک مشکل ساده در تقسیم بندی موضوعی رسانه‌های فارسی است. این رسانه‌ها معمولاً بسادگی با فرهنگ و اقتصاد و سیاست تقسیم بندی می‌شوند. در دهه اخیر بتدریج صفحه‌ها و ستون‌هایی در باره اندیشه و زنان و محیط زیست هم باز شده است. پیشگام صفحه محیط زیست، روزنامه همشهری بود. اما این صفحه وقتی به رسانه‌های دیگر کاغذی و آنلاین راه یافت رشد و پرورش کافی نیافت. سرنوشت مشابهی را هم صفحات اندیشه و زنان پیدا کردند. مسائل زیست محیطی منحصر شد به برخی مباحث عامه‌پسند که گرچه اهمیت دارد اما لازم است جزئی از یک پیکره فکر شده باشد. مثلاً جمع‌آوری کیسه‌های پلاستیک از جنگل یا زباله از دریا و مسائلی مانند آن بدون توجه به یک پیکره بزرگ‌تر مشکل‌گشا نیست. با این همه، حتی همین صفحه هم امروز از بسیاری رسانه‌ها غایب است. کدامیک از رسانه‌ها صفحه

مهدی جامی

رسانه‌های خشک لب فارسی

شایعاتی را باور کرده‌اند؟ چه حقایقی را می‌خواهند به گوش دیگران برسانند؟ مردم را باید در رسانه وارد کرد. بسیاری از مردم قادرند تولید کنند اما ناتوان از توزیع تولیدات خود هستند. بسیاری از آن‌ها مسائل منطقه خود را بسیار خوب می‌شناسند و نهایتاً باید در حل آن شریک باشند. اما در رسانه‌ها جایی ندارند. و این نه فقط به این خاطر است که مثلاً رسانه‌های فارسی به مردم دسترسی ندارند - که در مورد رسانه‌های خارج تا حدودی درست است - بلکه به این خاطر است که اصولاً از این منظر به مساله نگاه نمی‌کنند پس وقتی هم امکان دسترسی هست مردم محلی از اعراب ندارند.

۴. رسانه سیاست منهای مدیریت: رسانه باید دو مساله سوءاستفاده از قدرت و سوءمدیریت را پیگیری کند و آموزش بدهد. مهم‌ترین مشکلی که جامعه ایرانی باید حل کند سوءاستفاده از قدرت است و در مرحله بعدی مدیریت بد. باید راه‌های شناخت این نوع مدیریت را بحث کرد و زیر ذره بین گذاشت. باید پرونده‌های حقوقی این موضوع را پیگیری و گزارش کرد. باید روش‌های خلاص شدن از مدیران سوءاستفاده‌چی و مدیران بد را هم نشان داد. مدیرانی که قدرت و میز برایشان طعمه است و همه چیز را برای خود و در خدمت خود می‌خواهند نه سازمان و خدمت عمومی. مدیران فرصت طلبی که می‌خواهند روزشان بی‌دردسر بگذرد. مدیران کم‌کار و کم‌دانشی که فرصت‌ها را ضایع می‌کنند و مشکل را به جای چاره کردن به فردا محول می‌کنند. به مدیر بعدی حواله می‌دهند. طبعاً در رسانه‌های فارسی مدیریت هم غایب است. همانطور که آب و درخت و زمین و آلودگی‌های شهری.

رسانه‌های ما عمدتاً به خبرهای سیاسی خاصی توجه نشان می‌دهند. سیاست را فارغ از مدیریت در جامعیت‌اش دنبال می‌کنند. وقتی از حقوق هم صحبت می‌کنند همین مشکل دیده می‌شود یعنی مهم‌ترین حق بشری را فراموش می‌کنند. اما اگر رسانه‌ها بخواهند واقعا به زندگی مخاطبان خود توجه نشان دهند ناچارند نگاهی همه‌جانبه‌نگر پیشه کنند. نگاهی که در آن آب و درخت و هوا و زمین همانطور که بستر زندگی اجتماعی را می‌سازند بستر زیست رسانه‌ای و سیاسی و حقوقی هم باشند. ♦

”

واقعیت این است که مساله آب بحران بزرگی است و بتنهایی نشانه بحرانهای دیگری مثل سوء مدیریت است که بحران آب را ایجاد کرده است. اما چه بحران آب باشد چه بحران مدیریت اصولاً رسانه به هر دو بی‌اعتنایند!

وزنی در خور ندارد زیرا رسانه‌های فارسی گرفتار چهار خصلت عمومی هستند:

۱. رسانه مشکل نه راه حل: رسانه‌ها تقریباً همه در حال طرح مشکل هستند. "رسانه راه حل" نداریم گرچه رسانه‌های متکی به منحل کردن و انحلال سیاسی برای حل کلان همه مسائل زیاد است. رسانه راه حل همزمان با طرح مشکل تکیه‌اش بر راه حل‌های ممکن و ابداع و خلاقیت در پیوند راه حل‌های شناخته شده جهانی با وضع ایران است. این رسانه‌ها به جای توجه به حل مساله روز عمدتاً به طرح ناقص مسائل روز بسنده می‌کنند. یعنی در حد دستور کار سیاسی خود و در حلقه کارشناسان معینی که می‌شناسند و به آن‌ها دسترسی دارند.

۲. رسانه گذشته نه آینده: رسانه‌ها همه در باره امروز و حداکثر دیروز حرف می‌زنند. "رسانه آینده" هنوز نداریم. رسانه‌ای که مسیر تحولات آینده را دنبال کند و ایده‌ها و ابداعات - در - راه را نشان دهد. آینده‌نگر باشد. اگر به امروز و دیروز هم می‌پردازد بخواهد مسیر فردا و آینده را بازشناسد. آینده‌ای که در ساختن آن راه حل‌ها هم نقش اساسی دارند. این رسانه‌ها در قدم اول باید از حلقه رفقا و آشنایان و کارشناسانی که آسان پاسخ می‌دهند و برنامه‌ها را پر می‌کنند بیرون آیند و توان فکر کارشناسی ایرانیان داخل و خارج را نشان دهد و به آن متکی باشند.

۳. رسانه غیر مشارکتی: رسانه‌ها تا همه مسائل را فارغ از مردم گزارش می‌کنند نمی‌توانند حتی تصویر درستی از مساله بدهند چه رسد به آنکه بتوانند در حل آن گامی بردارند. در این سال‌ها چند گزارش از زبان مردم روایت شده و از زندگی آن‌ها روایت کرده که با مصیبت بی‌ابی چه می‌کنند؟ چه فکر می‌کنند؟ چه راه حلی دارند؟ چه



عکس: ساسان توکلی فارسانی

کافی است کارنامه رسانه‌ها را مرور کنیم و بیرسیم چند مقاله و مصاحبه خوب در باره مرگ میلیون‌ها ماهی که در سالهای اخیر مکرر شده منتشر شده است؟ چند مقاله و مصاحبه جدی و همه‌جانبه‌نگر و کارشناسی در باره خشک شدن زاینده‌رود و ارومیه منتشر شده است؟ آیا بحثی در مدیریت منابع آب به خاطر می‌آورید؟ آیا کسی به نقد سیاست آب در ایران پرداخته است؟

کار بحث از این مباحث عمدتاً به گروه‌های کنشگر وانهاده شده است ولی این گروه‌ها عموماً فاقد توانایی برای بررسی‌های کارشناسی‌اند. این مشکل در رسانه‌ها هم ادامه می‌یابد. یعنی حتی اگر رسانه‌ها مشکل را ببینند فرصت و امکان و زیرساخت مناسب برای بررسی راه حل را ندارند. و این تنها به آب بر نمی‌گردد. رویه عمومی رسانه‌ها چنین است که مشکلی را تا حدی که دستور کار سیاسی آن‌ها اجازه می‌دهد ببینند و برجسته کنند. اما توان کارشناسی عموم رسانه‌های فارسی در حدی نیست که بتوانند اصولاً راه حل - محور باشند.

زیست رسانه‌ای

سخن کوتاه، می‌توان گفت که بحران آب در رسانه‌ها

مخاطب ممکن است فکر کند با وجود این همه رسانه‌های متنوع مساله مهمی نباید مانده باشد که کسی آن را ندیده باشد. پس چرا مشکل آب را نمی‌بینند؟ شاید بهتر باشد نظر دقیق‌تری بکنیم. آیا رسانه‌ها همه مشکلات را می‌بینند؟ دست کم مشکلات مهم را می‌بینند؟ یا مشکلات خاصی را می‌بینند؟

یکی از فرض‌های معتبر این است که بگوییم رسانه‌های فارسی عمدتاً درگیر جنگ و نزاع‌اند. آب مساله صلح است. در عالم نزاع و بحران مساله آب خیلی "سافت" تر از آن است که بشود به آن پرداخت. برای همین آب فراموش می‌شود. اما آیا این درک از آب درست است؟

یک فرض معتبر دیگر این است که بگوییم رسانه‌های فارسی عمدتاً درگیر فوریت‌ها و خبرهای اورژانسی‌اند. آب مساله فوری و اورژانس نیست. مساله درازمدت است. این کار رسانه نیست که به مسائل بلندمدت بپردازد. برای همین آب اولویت ندارد. آیا مساله آب اینطور است؟ واقعیت این است که مساله آب بحران بزرگی است و بتنهایی نشانه بحران‌های دیگری مثل سوءمدیریت است که بحران آب را ایجاد کرده است. اما چه بحران آب باشد چه بحران مدیریت، اصولاً رسانه به هر دو بی‌اعتنایند!

عکس هایی از امید صالحی

تابستان در گاومیش آباد



امید صالحی در سال ۱۳۷۴ با سفر به محله گاومیش
آباد در جنوب اهواز این مجموعه عکس را تهیه کرده
است.

در این عکس ها پسران نوجوان را می بینید که روزانه در
دو نوبت صبح و عصر گاومیش ها برای آب تنی به داخل
رودخانه می برند تا خنک شوند. این منطقه امروز با نام
شادگان شناخته می شود.



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ



پرونده ویژه
داعش



عکس: ساسان توکلی فارسائی



بهرام میلانی

صدایش می‌کنند "داعش" اما خودش "دولت اسلامی" را ترجیح می‌دهد. اسم‌های دیگر هم داشته است ولی دیگر کسی یادش نمی‌آید آنها چه بوده‌اند، یازده سال پیش قد علم کرد تا پاسخی مناسب باشد از طرف "القاعده" به آمریکا برای حمله به عراق ولی خب فرزند خوبی نبود؛ نمک خورد و نمکدان شکست. بعضی‌ها می‌گویند تروریست است، بعضی دیگر می‌گویند یک گروه انقلابی ست برای پیاده سازی اسلام واقعی. هر چه هست و نیست آمده است که بماند و به نظر می‌رسد به این زودی‌ها هم دست از سر باتلاق خاورمیانه برنخواهد داشت.

یک ارتش منظم و با امکانات

گروه داعش یک برتری مهم نسبت به تمام گروه‌های "تروریستی" دیگر دارد و آن هم داشتن سربازان آموزش دیده مجهز به آخرین امکانات نظامی ست. این یکی از مهم‌ترین هدایای جنگ داخلی سوریه به این گروه

است. داعش در زمان جنگ طولانی مدت خود با بشار اسد و دیگر گروه‌های سنی توانست تا سربازان خود را آموزش دهد و از آنان مردانی بسازد که مدعی‌اند با بهترین سربازان نظامی دنیا می‌توانند رقابت کنند. این گروه در مبارزات خود در عراق و سوریه موفق شد تعداد زیادی از زرادخانه‌های مهم این دو کشور را تحت کنترل در بیاورد و خود را مجهز به سلاح‌های مدرن روسی و آمریکایی مانند ام ۴ و ام ۱۶ بکند. در کنار سلاح‌های این چنینی، داعش تانک‌ها و هلیکوپترهای پیشرفته‌ای را هم به دست آورده که البته به دلیل نداشتن افراد مجرب از استفاده گسترده از آنها بازمانده است.

یک شرکت میلیارد دلاری

ثروت گروه "دولت اسلامی" در زمان نوشتن این مقاله بیش از دو میلیارد و نیم برآورد شده است. این ثروت از چند راه مختلف به دست آمده، اولین و مهم‌ترین آن تصرف بانک‌های شهر موصل است. این تصرف بیش از ۴۰۰ میلیون دلار برای ابوبکر البغدادی رهبر این گروه

ارمغان آورد. کمک‌های مالی کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند عربستان نیز نقش بسزایی در راه اندازی و ادامه حیات داعش بازی کرده است، حیاتی که البته این روزها باعث نگرانی خود کشورهای عربی هم شده است. این گروه پس از حملات خود در کشورهای همسایه ایران بر چاه‌های نفتی و نیروگاه‌های برق عراق و سوریه تسلط پیدا کرد. فروش محصولات این مراکز انرژی باعث شد تا داعش یک منبع مالی دائمی نیز برای خود برپا کند. همین گسترش مالی سریع داعش، رهبران این گروه را مجبور کرد تا دست به انتشار گزارش‌های مالی بزنند تا بتوانند علاوه بر راضی نگه داشتن حامیان مالی کنونی خود، شرکایی جدید نیز پیدا کنند.

موسسه فرهنگی هنری حرفه‌ای

البته مغزهای متفکر داعش با اینترنت و راه‌های ارتباطی جدید روز هم آشنا هستند و در روزگاری که بسیاری از موسسات جهانی هنوز از قدرت شبکه‌های اجتماعی بی‌خبر هستند، آنها صفحات فیسبوک و توییتر خود را مانند یک شرکت چند ملیتی پرنفوذ هدایت می‌کنند و به صورت شبانه روزی اخبار جدید را به طرفداران خود در سراسر جهان می‌رسانند.

داعش برای ارتباط مستقیم با مخاطبان غربی خود دست به برپایی "موسسه فرهنگی الهدایت" زده است که به صورت روزانه ویدیو و فایل‌های صوتی، به زبان‌های انگلیسی و آلمانی، در سطح شبکه جهانی وب پخش می‌کند. به جز فایل‌های صوتی و تصویری، این نهاد برای پیشبرد پروپاگاندای پرقدرت خود اقدام به انتشار مجلاتی با کیفیت بالا کرده که باعث نگرانی سران کشورهای غربی شده است. جیمز کمرون نخست وزیر انگلستان چندی پیش نسبت به افزایش نفوذ گروه‌های تندروی اسلامی بین جوانان اروپایی هشدار داد و خواستار مبارزه شدیدتر با پخش افکار رادیکال شد.

یک حکومت دینی

هدف اصلی ابوبکر البغدادی و یارانش، حداقل در ظاهر، نه پول است و نه راه انداختن شرکت نفتی. آنچه آنها می‌خواهند یک کشور اسلامی ست. وقتی می‌گوییم اسلامی منظورمان آن چیزی نیست که شما در مالزی یا

حتی در ایران می‌بینید. آنها اسلامی را می‌خواهند که زن را به بردگی بکشد و مرد را تبدیل به اسلحه‌ای برای کشتن کافران کند. این اسلام شاید به مذاق من و شما خوش نیاید ولی این ایده برای گروهی از مسلمانان جهان شیرین است، مسلمانانی که به خاطر وعده اسلام واقعی و جهاد از سرتاسر دنیا به عراق سرازیر شده‌اند تا با ابوبکر دنیای مدرن بیعت کنند. شاید باور این مورد برای شما سخت باشد که فردی از آمریکا یا کانادا در جست‌وجوی اسلام تا کشورهای همسایه ایران بیاید. ولی با جست‌جوی کوتاه در اینترنت می‌توانید چندین و چند ویدیو از افرادی که پاسپورت‌های گرانقیمت خود را می‌سوزانند و به داعش می‌پیوندند ببینید.

البته "دولت اسلامی" تنها در اسم یک دولت نیست. این حکومت با عمر کوتاهی که دارد بلافاصله در مناطق تحت تصرفش، شروع به بازسازی جاده‌ها، برق‌رسانی به روستاها و راه انداختن پلیس برای حفاظت از خانه‌ها کرده است، کاری که نشان از برنامه ریزی دقیق و کار شده این گروه برای تحقق رویاهایش دارد.

یک قاتل بالفطره

بررسی سوابق کوتاه گروه "دولت اسلامی" تصویری از یکی از خونخوارترین گروه‌های اسلامی تندرو به دست می‌دهد. این گروه با ایده "اسلام ناب" آمده است و در کمتر از سه هفته موفق شده تا هزار فرد غیر نظامی را بکشد. اگر این عدد را در کنار هزار و هفتصد سربازی که داعش تا به الان اعدام کرده و هزاران نفر دیگری که در سوریه کشته است بگذاریم به رقمی می‌رسیم که حتی آمار کشته‌شدگان القاعده را هم پشت سر می‌گذارد، گروهی که از داعش به خاطر اعتقادات به شدت رادیکال‌ش اعلام برائت کرده است و آن را به گونه‌ای دشمن خود پنداشته است. مهم نیست که داعش به دنبال چگونه اسلامی است و اینکه آیا آنچه آنها می‌خواهند درست یا غلط است، مهم این است که این ایدئولوژی باعث شده است تا داعش بتواند دست به کشتارهای دسته جمعی بزند و با افتخار از آن به عنوان اهرم تبلیغاتی خود استفاده کند. تبلیغاتی که جوانان مسلمان سرتاسر دنیا را از خانه‌هایشان بیرون کشیده است تا به عراق بیایند و در حمام خون "کافران" تنی به آب بزنند. ♦

در این شبکه‌ها می‌توان تصاویر اعدام دست جمعی تاحصنه‌های نبرد و همچنین استقبال مردمی از این گروه در شهر موصل را دید. اعضای این گروه از نمایش صحنه‌های قتل مخالفان پروایی ندارند.

سازمان ملل متحد نگرانی خود را از جنایات جنگی «دولت اسلامی عراق و شام» ابراز کرده است. ناوی پیلای، دبیر شورای حقوق بشر سازمان ملل پس از انتشار تصاویر کشتار گروهی از جوانان در مناطق اشغال شده ابراز نگرانی کرده است. این گروه مدعی ست که پس از اشغال شهر تکریت - زادگاه صدام حسین - ۱۷۰۰ نفر را اعدام کرده است. اعدام اسرای جنگی یک جنایت جنگی به شمار می‌رود.

همچنین این روزها جوانان شیعه در جنوب عراق به عنوان داوطلب ثبت نام می‌کنند تا از شهرهای خود دفاع کنند. جنگ داخلی آرامش را از چشم عراقی‌ها ربوده است و آینده این کشور در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

اما دولت اسلامی عراق و شام چه می‌خواهد و برای آینده چه برنامه‌هایی دارد؟ گروهی که امروز دومین شهر پر جمعیت عراق را تحت کنترل خود دارد چه ماهیتی دارد. در گفتگویی که می‌خوانید، سوالات خود در این زمینه را با سخنگوی کرد این گروه در میان گذاشته‌ام.

سیروان خود را ابوروژ - پدر روژ - معرفی می‌کند، دوستانش او را دکتر خطاب می‌کنند. وقتی از او می‌پرسم که آیا می‌توانم او را به عنوان سخنگوی گروه معرفی کنم، می‌گوید: "ما همه بندگان خدا هستیم." و حاضر نمی‌شود که مقام خود را در گروه تایید کند و فقط می‌گوید ما به پست و مقام اعتقادی نداریم. او در مورد پیشینه خود می‌گوید: "از ابتدای تاسیس این گروه من حضور داشتم و پیش‌تر هم در انصار الاسلام بودم و در مناطق کوهستانی کردستان قبل از آمدن آمریکایی‌ها فعالیت داشتم."

وقتی از او در مورد اهداف داعش سوال می‌پرسم می‌گوید: "ابتدا باید بگویم که ما داعش نیستیم و این کلمه را یک اهانت می‌دانیم. چون این کلمه برای اولین بار از سوی ایران ساخته شد. دولت اسلامی عراق و شام هدفش بازگشت شریعت خدا و کنار زدن پارلمان و قوانین وضع شده است. سپس برچیدن ظلم و ستم و رهایی بندگی انسان از انسان. انسان فقط بنده خداست که آنهم ذات الله است."



صحبت از احتمال تجزیه این کشور می‌کنند. در حالی که رقابت سیاسی بین مقامات عراقی همچنان در جریان است، سقوط برخی شهرهای مهم عراق نشان داد که ارتش و نیروهای امنیتی عراق قادر به تامین امنیت بخشهای بزرگی از این کشور نیستند. پس از آغاز حملات به موصل نیروهای ارتش و پلیس تجهیزات و خودروهای خود را در محل گذاشتند و در برابر نیروهای مسلح گروه پیکارجوی «دولت اسلامی عراق و شام» نتوانستند مقاومت کنند.

گمانه‌زنی‌های رسانه‌ها در مورد دلایل موفقیت دولت اسلامی عراق و شام همچنان ادامه دارد. اما اطلاعات کمی در مورد ماهیت این گروه در دست است.

افراد این گروه و همینطور مخالفان آن‌ها نشان داده‌اند که مایل‌اند تا در هر فرصتی با موبایل‌های خود تصاویر و ویدیوهایی را در شبکه‌های اجتماعی به نمایش بگذارند.

دولت اسلامی عراق و شام، گروه اسلامگرایی است که در مدت کوتاهی چند شهر کلیدی عراق در مناطق سنی نشین را اشغال کرده و به سوی بغداد در حال پیشروی است. شکست ارتش و پلیس فدرال عراق زنگ‌های خطر را به صدا در آورده است و مقامات سیاسی از واشنگتن تا تهران در حال برنامه‌ریزی برای دفاع از بغداد هستند. دولت عراق از آمریکا خواسته است تا با حملات هوایی این گروه را زمین گیر کند. همینطور رسانه‌های بین‌المللی از حضور قاسم سلیمانی در بغداد به همراه تعدادی از افراد سپاه قدس خبر داده‌اند.

به گفته مقامات عراق سقوط استان نینوا مبادلات سیاسی این کشور را برای همیشه تغییر خواهد داد و برخی

بهداد بردبار

گفت و گو با سخنگوی کرد
دولت اسلامی عراق و شام

توصیه من
رعایت
عدالت است



را تصحیح کند.

امیر ما اسمش ابوبکر الحسینی القرشی البغدادی است. او از نوه‌های امام حسین است. دکترای مطالعات قرآن دارد و استاد فقه و تفسیر است. تمام قرآن را حفظ است و مردی است بسیار زیرک و با جرات. دارای این نظریه است که ذکاوت و هوشیاری انسان‌ها می‌تواند کامپیوتر و تکنولوژی را شکست دهد.

اخباری به گوش می‌رسد در مورد قوانینی که دولت اسلامی در شهرها وضع کرده است. از جمله ممنوعیت خرید و فروش و استعمال دخانیات. حتی گفته می‌شود که مجازات سیگار کشیدن مرگ است. آیا این‌ها حقیقت دارد؟

من به شما یک توصیه می‌کنم و آن رعایت عدالت است. دولت اسلامی کسی را به خاطر کشیدن سیگار اعدام نکرده است حتی اگر کسی شراب هم بخورد حکم او اعدام نیست. ♦

درباره ارتش آزاد باید بگویم، آنها بودند که با ما جنگ کردند. دست خودشان هم نبود بلکه دستور از بیرون گرفتند. از زمان کنفرانس ژنو ۲ دستور گرفتند تا دولت اسلامی را از شام بیرون کنند و البته ما هم مقاومت را انتخاب کردیم.

رهبری گروه شما با چه کسی است؟

ما برای این باوریم که برگزیدن امیر یک واجب شرعی است. وقتی هم امیر تعیین شد اطاعت از او واجب می‌شود اما وقتی امر به معروف کند. نه اینکه امر به کار بد کند. برای مثال از تاریخ نقل شده که خلیفه دوم عمر بن خطاب (درود خدا بر او) یک بار روی منبر خواست مهریه دختری را در حدی تعیین کند برای اینکه زنان خواهان (مهریه) بیشتر نباشند. اما یک زن بلند شد و به او گفت شما نمی‌توانید چیزی را محدود کنید که رسول خداوند آن را محدود نکرده. عمر فرمود خدا را شکر عمر طوری حکومت می‌کند که یک زن می‌تواند خطاهای او

عراق چیست؟

دلایل زیاد است اما اصلی‌ترین آن‌ها این است که خدا با ماست. چون نیت ما پاک است. هدف ما آزاد کردن ستم دیدگان در داخل زندان‌ها بود. خدا را شکر در کمتر از یک هفته ۸۹۰۰ زندانی را آزاد کردیم که شمار زیادی از آنان زن و افراد مسن و کودک بودند. مالکی بسیار ظالم و ستمکار بود. به این خاطر خیلی زود در مقابل نیروهای اسلام شکست خورد.

گفته می‌شود که دولت اسلامی در کشتار شیعیان دست داشته است. دیدگاه شما نسبت به شیعیان چیست؟

من نمی‌دانم در مورد کدام کشتار صحبت می‌کنید. در عراق هر روز مردم کشته می‌شوند. بعضی از روزها بین خود شیعیان درگیری صورت می‌گیرد و صدها تن کشته می‌شوند. دولت اسلامی تنها در برابر کسانی که سلاح دست گرفته‌اند مبارزه کرده است و البته به نیروهای مسلح رحم نمی‌کنیم.

خب جماعت صحوه که شما به آن می‌گویید بیداری عشایر، این گروه‌ها اصل و نسب سنی دارند. و دولت اسلامی روزانه ده‌ها نفرشان را می‌کشد آن‌ها هم متقابلاً از کشتار ما پروایی ندارند. این هم جنگ است و طبیعت جنگ هم یعنی کشتن و خونریزی.

در موصل شایعه شده است که شما با حزب بعث عراق و نظامیان دوران صدام همکاری می‌کنید. حتی گفته شده است که عزت ابراهیم الدوری، معاون اول صدام حسین با شما همکاری می‌کند. آیا این شایعات حقیقت دارد؟ خیر، حزب بعث مرام اشتراکی و سکولار دارد. به نظر ما سکولاریسم کفر است و کفر مخالف دین خدا است.

گفته می‌شود که القاعده از شما فاصله گرفته است و حاضر به تأیید رفتار دولت اسلامی نیست. دلیل آن را توضیح می‌دهید؟

ما در عراق چیزی به نام القاعده نمی‌بینیم. در شام هم گروه جبهه النصره حضور دارد که از ما فاصله گرفته است. شما باید از آن‌ها بپرسید که چرا از ما فاصله گرفته‌اند؟

در سوریه و یا آنگونه که شما می‌گویید شام بین گروه شما و ارتش آزاد سوریه درگیری‌های صورت گرفته دلیل آن چیست؟

”

قانون ما قرآن است. ببینید در شهرهایی از شام که دولت اسلامی حکومت را در دست دارد و دادگاه شرعی دایر شده، جرم و جنایت چند درصد کاهش پیدا کرده و مردم بدون اینکه در مغازه‌ها را ببندند به مسجد می‌روند

شما قصد دارید که دولت تشکیل دهید. الگوی شما چیست و دولت اسلامی عراق و شام به چه شکل قصد دارد که کشور را اداره کند؟

ما می‌خواهیم دولتی براساس شریعت اسلام تشکیل دهیم. وضع قانون کار انسان نیست، بلکه کار خالق انسان‌ها است. در شریعت اسلام همه قوانین موجود است. ما با تشکیل پارلمان مخالفیم.

قانون ما قرآن است. ببینید در شهرهایی از شام که دولت اسلامی حکومت را در دست دارد و دادگاه شرعی دایر شده، جرم و جنایت چند درصد کاهش پیدا کرده و مردم بدون اینکه در مغازه‌ها را ببندند به مسجد می‌روند و ترس اینکه دزد به اموالشان دست ببرد ندارند.

نظرتان در مورد حقوق بشر چیست؟

بشر در نزد خداوند محترم است. خداوند در قرآن می‌گوید: "لقد کرمنا بنی آدم" همانا که به انسان کرامت دادیم. اما وضعی که در جهان امروز است مخالف کرامت انسان است. حتی در دموکراسی‌ها تنها گروه‌ها برای برتری خود رقابت می‌کنند. به عنوان نمونه، آدم‌هایی هستند که سال‌ها بدون اتهام اثبات شده و یا بدون دادگاهی در سیاهچاله‌های زندان‌های ایران شکنجه شده‌اند. آدم از وضعیت زندان‌های ایران گریه‌اش می‌گیرد. در صورتی که شما می‌دانید که ایران متعهد است به حقوق بشر احترام بگذارد و پیش از این معاهده نامه‌هایی را امضا کرده است و موظف است به حقوق زندانیان احترام بگذارد.

دلیل پیروزی سریع دولت اسلامی در برابر ارتش مجهز

”

اگرچه بن لادن و الظواهري با خشونت
میانه بدی نداشتند ولی هدف آن‌ها در
استفاده از خشونت، چیزی دیگر بود.
ایده‌آل جنبش زرقاوی اما آن‌طور که
نظریه پردازانش ارائه می‌دادند، ایجاد
نمونه‌ای از خلافت بود که به تصفیه در
جهان اسلام منجر شود

را آغاز کند این دست‌اندرکاران رژیم تازه بر سرکار آمده
ایران بودند که میان خود و حکومت سنی عراق خط خون
می‌دیدند. پس از قتل آیت‌الله صدر در یکی از زندان‌های
بغداد نیز، روزنامه کیهان در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۵۹
نوشت: «به گفته یک نماینده مجلس شیعیان لبنان، که
در ایران به‌سر می‌برد، شیعیان لبنان و سوریه هم‌اکنون
منتظر دستور امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران،
هستند تا برای گرفتن انتقام خون آیت‌الله صدر از رژیم
عراق اقدام کنند»

اما آن‌چه امروز عراق را چون طوفان سهمناکی درمی
نوردد و می‌رود تا آتش بروز جنگ داخلی را بیفزود،
رقابت میان فرقه‌های مذهبی است که پس از سرنگونی
صدام حسین و تثبیت نشدن دولت جدید روند رشد تازه‌ای
به خود گرفته‌است. القاعده و نیروی شام به رهبری
ابومصعب الزرقاوی از مهم‌ترین این گروه‌ها در گرایش
سنی بودند.

در زمان حمله آمریکا به عراق القاعده دیگر
شکست خورده و پراکنده شده بود و در سراسر جهان
اسلام تقریباً بی‌اعتبار می‌نمود. عراق نیز هیچ ارتباطی
با القاعده نداشت. جدای از همه این‌ها نسبت جمعیتی
شیعه به سنی در عراق، بن لادن و جانشین او ایمان
الظواهري عراق را همچون کشوری که قرار است در آن
دولت اسلامی اهل سنت تشکیل شود نگاه نمی‌کردند.
القاعده همچنین روی ابومصعب الزرقاوی نیز حساسی
باز نکرده بود، چرا که بن لادن و الزرقاوی از سال ۱۹۸۰

بعث، قدرت را در عراق به دست گرفته بود، اکثریت شیعه
این کشور را در واقع به صلابه کشید.

کشور ایران نیز با دارا بودن اکثریت شیعه و اقلیت اهل
سنت جزو کشورهای دربرگیرنده این دو گروه است. رژیم
شیعی حاکم بر ایران نیز سال‌هاست که از طریق تبعیض
و ایجاد محرومیت، اهل سنت ساکن در مرزهای خود را
به عنوان ساکنانی درجه دوم فرض کرده و جنبش‌های
اعتراضی آن‌ها را با کشتار و اعدام، سرکوب می‌کند.

رهبران شیعه و سنی این دو کشور در جنگی تمام‌عیار
هشت سال از دوران زمامداریشان را گذراندند.

اما همه این جنگ‌ها و درگیری و تنش‌ها در دل سال‌های
اخیر از کج‌انداخت می‌گیرد و پیش‌فرض‌های فکری‌ای که
رهبران این تنش‌ها به آن استناد می‌کنند چیست؟ حمله
اخیر گروه تروریستی موسوم به دولت اسلامی عراق و
شام (داعش) به شهرهایی در عراق و تصرف مناطقی از
آن، دستاویزی است تا به این موضوع پرداخته شود.

جدال بر سر چیست؟ پاسخ این پرسش را می‌توان
به روشنی برقراری یک حکومت یا خلافت اسلامی با
رهبری شیعه و یا سنی و در مقیاس کوچک‌تر زیر رهبری
گروه‌هایی دانست که برای آن مبارزه می‌کنند. آن‌چه از
روز پایه‌گذاری خلافت و جانشینی پیامبر مسلمانان تا
امروز همچنان ادامه دارد؛ تحقق بخشیدن رویای جهان
مسلمان شده و خلافت بر آن است. رویایی که کم‌کم برای
هر کدام از این گروه‌ها به نسبت، به جهان مسلمان شده
زیر رهبری مطلق شیعه و یا خلافت سنی بدل شده‌است.

برگزیدن عنوان رهبر مسلمین جهان برای رهبر
جمهوری اسلامی و تلاش برای دخالت و تاثیرگذاری
در کشورهای مسلمان و غیرمسلمان یک روی سکه این
رویا و مبارزات گروه‌های سنی دیگر که القاعده و داعش
جزیی از آن‌اند روی دیگر سکه است. وقتی دو هفته پس
از پیروزی انقلاب ایران، آیت‌الله خمینی در سخنرانی
خود از «همه کشورهای اسلامی در زیر یک دولت و یک
پرچم» سخن گفت و این جمله را عنوان کرد که «یک
دولت بزرگ اسلامی باید بر همه دنیا غلبه کند» این
مساله را به تمام جهان گوشزد کرده بود.

حتا پیش از این که صدام حسین حمله سراسری به ایران



جنگ موسوم عراق، ثبات خاور میانه؟

پویا عزیزی

دو گروه در جهان اسلام دارد. اما در طول سالیان بسیار،
دوران‌هایی که این دو گروه مذهبی آرامش را نیز در کنار
یکدیگر احساس کرده‌اند نیز وجود داشته، هر چند که
دیری نپاییده است.

کشور عراق که قریب به ۶۰ درصد جمعیت آن را شیعیان
تشکیل می‌دهند. از جمله کشورهایی است که شیعیان و
سنی‌ها بیش از هزار سال است که در آن زیست دارند. تاریخ
دهه‌های اخیر عراق، داستان سلطه‌ورزی و کشمکش
میان گروه‌های حاضر در این کشور است. صدام حسین
دیکتاتور عراقی در طول سال‌هایی که اقلیت سنی حزب

خاور میانه پس از یک دوره تحولات و تغییر توازن
نیرو و با کشتار شدن مساله سوریه بالاخره باید
به ثباتی نسبی دست یابد. این ثبات نسبی اما
اینگونه که آرایش نیروها می‌نماید جز از طریق
جنگی دیگر امکان‌پذیر نیست. جنگی که در آن
اسلام ایران و اسد و نوری‌المالکی به عنوان
میانه‌رو، به اسلام متوحش داعش و القاعده
ترجیح داده می‌شوند.

جدال، میان شیعه و سنی، تاریخی به درازای حضور این



شد، نیروهای آمریکایی همراه با نهضت قبایل سنی به نام بیداری که القاعده را رد می‌کرد، این جنبش را در عراق تحت فشار قرارداد. اما با شورش در سوریه فرصت جدیدی برای آن‌ها ایجاد شد. این جنبش که هم‌اکنون توسط چهره‌ای مخفی به نام ابوبکر البغدادی رهبری می‌شود و به شکل غیرقابل تصویری گسترش می‌یابد، نام خود را به دولت اسلامی در عراق و شام (داعش) تغییر داده است.

ظواهری پس از این موضوع به داعش هشدار داد که از خاک سوریه بیرون برود و آن را به گروه وابسته به القاعده به نام جبهه النصره بسپارد. داعش در سوریه نیز به شکل مشخص به خشونت‌های دلخراش، حتا نسبت به گروه‌های اسلامی رقیب مشغول بود. آن‌ها در جریان شورش در سوریه و در سال ۲۰۱۳ با تصرف مرکز استان رکا در شمال سوریه و سواحل فرات یک بار دیگر جهادگران خارجی را به خود جلب کردند. ظواهری نمی‌توانست نافرمانی‌های نیروهای بغدادی را تحمل کند و در فوریه

نداشتند ولی هدف آن‌ها در استفاده از خشونت، چیزی دیگر بود. ایده آل جنبش زرقاوی اما آن‌طور که نظریه پردازانش ارائه می‌دادند، ایجاد نمونه‌ای از خلافت بود که به تصفیه در جهان اسلام منجر شود. ابوبکر ناجی استراتژیست این گروه در کتاب خود «مدیریت توحش» از طرح و روش کلی زرقاوی پرده برداشت. ناجی کارزاری برای آزار و اذیت کشورهای مسلمان که از دولت‌هایشان خسته شده بودند و به سمت مقاومت می‌رفتند را پیشنهاد داد. او پیشنهاد داد که بر روی مکان‌های توریستی و اقتصادی متمرکز شوند. حملات خشونت‌آمیز باید شبکه‌ای از «مناطق متوحش» ایجاد کنند و این مناطق آنقدر تکثیر شوند که نیروهای نظامی در آن زوال یابند و مردم در برابر اراده نیروی اسلامی مهاجم تسلیم شوند. ناجی معتقد بود که یک جنگ داخلی گسترده در درون اسلام به خلافت سنی بنیادگرا منجر می‌شود.

زرقاوی توسط بمب‌های آمریکایی در سال ۲۰۰۶ کشته

”

جدال بر سر چیست؟ پاسخ این پرسش را می‌توان به روشنی برقراری یک حکومت یا خلافت اسلامی با رهبری شیعه و یا سنی و در مقیاس کوچک‌تر زیر رهبری گروه‌هایی دانست که برای آن مبارزه می‌کنند. آن‌چه از روز پایه‌گذاری خلافت و جانشینی پیامبر مسلمانان تا امروز همچنان ادامه دارد؛ تحقق بخشیدن رویای جهان مسلمان شده و خلافت بر آن است

شدند که از جمله آن‌ها می‌توان به آیت الله محمدباقر حکیم اشاره کرد که رهبری میانه‌روهای کشور را به عهده داشت. زرقاوی همچنین کادرهای اداری، وکلا، معلمان و پزشکان و استادان دانشگاه را که همراه با هم یک مجموعه آسیب‌پذیر جامعه را تشکیل می‌دادند مورد هدف قرارداد.

در سال ۲۰۰۴ زرقاوی سرانجام وفاداری به القاعده را قبول داد. زرقاوی پس از آن سازمان خود در عراق را القاعده نامید. برای بن لادن شبکه زرقاوی فرصتی برای گسترش نام القاعده در می‌دانی بود که در آن چکمه‌های آمریکاهنوز بر زمین کوبیده می‌شد. برای زرقاوی اما معنای جلب و به درگیری کشیدن نیروهای تازه نفسی را می‌داد که شوق مبارزه زیر پرچم سیاه القاعده را در سر می‌پروراندند.

از همان آغاز، الظواهری از زرقاوی و قساوت او که بر شیعیان متمرکز شده بود ناامید شد و در نامه‌ای به تاریخ جولای ۲۰۰۵ از زرقاوی این سؤال‌ها را پرسید. «آیا جهادگران می‌توانند همه شیعیان عراق بکشند؟ هیچ دولت اسلامی آیا در طول تاریخ چنین تلاشی را کرده است؟». الظواهری همچنین درباره سربردن اسرا به او توصیه کرد که یک گلوله بدون تبلیغات مخرب کافی است.

اگرچه بن لادن و الظواهری با خشونت میانه بدی

و جهاد علیه شوروی در افغانستان با یکدیگر رقابت داشتند. در سال ۲۰۰۰ زمانی که بن لادن، سعودی‌ها، همراه با الظواهری و مصری‌ها و جمعیت اردوگاه‌های آموزشی القاعده، توانستند بسیاری از جوانان جنگجو را از کشورهای دیگر جذب خود کنند، زرقاوی اردنی تباری بود که پیش از اینکه به اسلام رادیکال بگراید به جرم دزدی و خشونت جنسی به اعدام محکوم شده بود. او اما گروه خودش را ایجاد کرد و نقشه‌ای از کشور خود همراه برخی مناطق عرب زبان دیگر (منطقه‌ای که به نام شام شناخته می‌شود) و شرق مدیترانه که شامل لبنان و فلسطین و سوریه است تهیه کرد و نیروی خود را نیروی شام نامید.

سازمان‌های رقیب الزرقاوی در عراق اهداف متفاوتی داشتند. برای مثال نیروی القاعده به عنوان یک نیروی پشتیبان سنی که در کشورهای عربی با اشغالگران خارجی مبارزه می‌کند تعریف می‌شد. آنچه بن لادن از آن به عنوان حادثه‌ای تحریک‌آمیز نام برده و برای جنگ خود علیه غرب به آن استناد می‌کرد، جنگ نخست عراق در سال ۱۹۹۰ بود. هنگامی که نیم میلیون ارتشی آمریکایی و متحدانش در عربستان سعودی اردو زدند و جنگ پیروزمندانه‌ای را که منجر به دفع حمله نیروهای صدام حسین در حمله به کویت شد رقم زدند.

بن لادن نهایتاً در سال ۲۰۰۰ از زرقاوی خواسته بود که نیروهای خود را با القاعده در عراق ادغام کند، در حالی که زرقاوی هدفی دیگر را در سر می‌پروراند. او امیدوار به ایجاد جنگ داخلی اسلامی بود و برای مقاصد خود هیچ مکانی را بهتر از دولت شکست خورده عراق نیافته بود که میان شیعه و سنی در نوسان بود.

این وضعیت هسته القاعده را پس از ۱۱ سپتامبر فلج کرد تا زمین را به رایگان برای زرقاوی ترک کند و او جهاد را به نام گروه خود به راه بیندازد. پس از این زرقاوی به سرعت حملات خود را بر شیعیان بومی عراق و نه نیروهای آمریکای متمرکز کرد. او مبارزات خود را تنها ۵ ماه پس از حمله آمریکا به عراق با انفجار یک ماشین بمب‌گذاری شده در مسجد امام علی در نجف آغاز کرد. بیش از ۱۲۵ مسلمان شیعه در نماز روز جمعه به همین خاطر کشته



حمله اسرائیل، ترکیه و عربستان را نمی‌شود نادیده گرفت. جنگی که به طور قطع بازنده آن دولت اسلامی شام خواهد بود.

خاورمیانه پس از یک دوره تحولات و تغییر توازن نیرو و باکشدار شدن مساله سوریه بالاخره باید به ثباتی نسبی دست یابد. این ثبات نسبی اما اینگونه که آرایش نیروها می‌نماید جز از طریق جنگی دیگر امکان پذیر نیست. جنگی که در آن اسلام ایران و اسد و نوری المالکی به عنوان میانه‌رو به اسلام متوحش داعش و القاعده ترجیح داده می‌شوند. جنگ سوم عراق اگر به راه افتد با اسد یا بدون اسد، با مالکی یا بدون مالکی این دو کشور را تاحدی آرام خواهد کرد. جنگی که تنها پیروز آن جمهوری اسلامی است. اوست که کنترل خود در سوریه و عراق و لبنان را گسترش می‌دهد بر سنی‌های رادیکال پیروز می‌شود و همسایه زمینی دشمن تاریخی‌اش اسرائیل خواهد شد. تحولات روزهای آینده نشان خواهد داد که این غنایم چگونه تقسیم می‌شوند. ♦

حضور داعش چهره بسیار خشونت‌باری به خود گرفته بود و این حامیان را در دراز مدت به منفعلین بدل می‌کرد. پس از پیروزی‌های پیاپی اسد و برگزاری نمایش انتخاباتی او، القاعده دیگر نمی‌توانست داعش را تحمل کند و حکم به اخراج او از سوریه داد.

داعش نیز به ناچار باید به عراق می‌آمد. زیرا عراق تنها کشوری بود که هنوز حکومت چندان تثبیت شده‌ای ندارد و ناامن کردن آن امکان پذیر بود. از سوی دیگر حکومت شیعی عراق که تاکنون با اعمال سیاست‌های اشتباه، ناتوانی خود را در اداره کشور ثابت کرده است و راه را برای پیشروی سریع این گروه باز کرده، دارای حامیانی همچون ایران و ایالات متحده است. ورود این دو کشور به زمین عراق معادله نیرو را به کلی تغییر می‌دهد.

با توجه به حضور این نیروها و درگیر بودن نیروی منسجم کورد در این نبرد و هم چنین قوای خارجی در سوریه می‌شود زمینه‌های بروز جنگ سوم عراق را به روشنی مشاهده کرد. نقش دولت‌های دیگر منطقه از



چرا داعش در عراق قیچی می‌شود؟

در مقابل اما جمهوری اسلامی سپاه پاسداران‌اش را در تمام این سال‌ها تقویت کرده است. این نیروی نظامی امروز به بخشی بنیادین از حکومت بدل شده و مهم‌ترین نهادهای رژیم ایران را تحت کنترل خود دارد. سپاه پاسداران علاوه بر تملک سرمایه‌های ملی بسیار، خود به عنوان نیروی مهم اقتصادی و سیاسی در منطقه محسوب می‌شود. شاخه برون مرزی آن، که سپاه قدس نامیده می‌شود همچنان در راه احقاق آرمان‌های بنیانگذار خود مبنی بر ایجاد حکومت واحد اسلامی به رهبری ولی فقیه در حال تلاش و تدارک است. سپاه پاسداران به عنوان مهم‌ترین نیروی نظامی شیعی موجود در منطقه هم‌اکنون مسئولیت فرماندهی دفاع از بغداد را به عهده دارد تا در برابر دشمن دیرینه خود یعنی اهل سنت رادیکال صفا آرایی کند.

مبارزه القاعده علیه اسد در سوریه و گروه‌های دیگری که پیش از این از سوی غرب و آمریکا حمایت می‌شدند با

”

آن‌چه امروز عراق را چون طوفان سهمناکی در می‌نوردد و می‌رود تا آتش بروز جنگ داخلی را بیفزود، رقابت میان فرقه‌های مذهبی است که پس از سرنگونی صدام حسین و تثبیت نشدن دولت جدید روند رشد تازه‌ای به خود گرفته است. القاعده و نیروی شام به رهبری ابومصعب الزرقاوی از مهم‌ترین این گروه‌ها در گرایش سنی بودند

سال جاری آن‌ها را از کنسرسیوم القاعده اخراج کرد. همزمان داعش به عراق بازگشت و با تصرف فلوجه اولین شهر بزرگ را در منطقه به تصرف خود درآورد.

پادکست‌های امنیت سایبری

{ قسمت ششم }

آرش کمانگیر

ناشناسی، موهبت و خطر بزرگ وب است. در وضعیتی مشابه، حریم شخصی، مایه‌ی رونق فضای شبکه‌های اجتماعی است و در عین حال، راه دادن دیگران به زندگی شخصی، ما را در خطر می‌اندازد. از یک سو، ما می‌خواهیم آزاد از نگاه تیزبین ناظران همیشه حاضر، به اطلاعات مورد نیازمان دسترسی پیدا کنیم و نگران این نباشیم که خواننده‌ی یادداشتی که مخفیانه در فیس‌بوک نوشته‌ایم به هویت نویسنده پی خواهد برد. از طرف دیگر، وقتی یک حساب کاربری در اینستاگرام، تصاویر خصوصی ما را منتشر می‌کند، حق خود می‌دانیم که هویت گرداننده‌ی حساب را بدانیم و او را مجبور کنیم که حریم شخصی ما را تاراج نکند. برای ما مهم است که مالکیت‌مان بر اطلاعات شخصی‌مان به خطر نیفتد، و از طرف دیگر، حضور در وب مستلزم انتشار این اطلاعات است.

یک ادعای آشنا این است که «کسی که چیزی برای مخفی کردن ندارد، نیازی به ناشناس ماندن نیز ندارد»، اما کمی دقیق شدن در این ادعا، نادرستی آن را نشان می‌دهد. ناشناسی یک خواسته‌ی گزاف نیست و، هر چند افراد حق دارند، اگر ترجیح می‌دهند، جزییات زندگی خصوصی خود را منتشر کنند، اما این یک حق اساسی است که کسی بخواهد بخش‌های مختلف زندگی‌اش را تنها با افرادی که می‌خواهد به اشتراک بگذارد.

رابطه‌ی ما با حریم شخصی‌مان در دنیای اینترنت، رابطه‌ای پیچیده و چند وجهی است. از یک سو، شرکت‌های بزرگی مانند فیس‌بوک، توئیتر، و گوگل، به ما خدمات رایگان ارائه

می‌کنند، دقیقا به این دلیل که ما به آن‌ها اجازه می‌دهیم که از علایق و رفتارهای ما اطلاع داشته باشند و بدانند که چه چیزهایی را دوست داریم، با چه کسانی دوست هستیم و با دوستانمان چه می‌کنیم و چه می‌گوییم. ما عکس‌های خصوصی‌مان، گفتگوی دو نفره و چند نفره‌مان و پیغام و محتویات تقویم‌مان را در اختیار این شرکت‌ها می‌گذاریم، اما همین اطلاعات برای ما خصوصی محسوب می‌شود و اگر دیگران به آن‌ها دسترسی پیدا کنند مضطرب می‌شویم و احساس به خطر افتادن می‌کنیم. به این دلیل، ما دقت می‌کنیم که اسم رمز محکمی انتخاب کنیم و حساب‌های کاربری خودمان را با اتصال به تلفن همراه امن کنیم.

اما شرکت‌های بزرگ و نهادهای حکومتی تنها موجودیت‌هایی نیستند که اجزا زندگی ما در فضای آنلاین را به هم وصل می‌کنند و به عوالم شخصی ما نفوذ می‌کنند. ما جزییات زندگی شخصی و علایق‌مان را، مستقیم و غیرمستقیم، در اختیار دوستان و آشنایان‌مان در شبکه‌های اجتماعی می‌گذاریم. به تعبیری، یکی از انگیزه‌های اصلی برای دنبال کردن دیگران در شبکه‌های اجتماعی، دعوت شدن به حریم شخصی آن‌ها و تماشای زندگی آن‌هاست. و همین جاست که دوستان دیرروز می‌توانند تاراج کنندگان حریم شخصی فردا باشند. وقتی بعد از پایان یک رابطه، عکس‌های خصوصی از فیس‌بوک سردر می‌آورند، متوجه می‌شویم که اگرچه چند ماه پیش دعوت دیگری به زندگی خصوصی دیجیتال کار درستی به نظر می‌رسید، اما حالا به درد و آزار آن نمی‌ارزد.

چه باید کرد؟ در بازه‌ی بین محرمانگی مطلق و انتشار بی‌محابای جزییات زندگی خصوصی، نقطه‌ی امن کجاست؟

بعنوان یک اصل کلی، محتوایی که انتشار عمومی آن ممکن است برای شما آزارنده باشد را هرگز بدون قفل و بست مناسب منتشر نکنید. ساده‌ترین روش برای محصور کردن اطلاعات شخصی و خصوصی، تنظیمات حریم شخصی در شبکه‌های اجتماعی است. و البته می‌دانیم که این تنظیمات تغییر می‌کنند و همیشه احتمال نشت اتفاقی یا عامدانه‌ی آن‌ها وجود دارد. روش بهتر این است که از محیطی استفاده کنید که رمزگذاری شده‌است و اختیار کامل برای حذف محتوا را در اختیار شما می‌گذارد.

چنین محیط‌هایی، اگرچه کمتر آشنا هستند، اما وجود دارند. برای مثال، برای چت کردن از Surespot یا Textsecure استفاده کنید. گفتگوی متنی در این محیط‌ها رمزگذاری می‌شود و از طریق سرور مرکزی نیز قابل دسترسی نیست. علاوه بر این، در Surespot شما این امکان را دارید که پس از پایان مکالمه، جملات و تصاویر منتقل شده را از روی تلفن همراه خودتان و طرف مقابل پاک کنید. قابلیت کلیدی دیگر این اپلیکیشن این است که شما می‌توانید این امکان را از مخاطب بگیرید که تصاویری که برای او می‌فرستید را جایی ذخیره کند.

حضور در وب مستلزم این است که به شرکت‌های بزرگ، نهادهای نظارتی، و دوستان و آشنایان‌مان این امکان را بدهیم که به فضاهای شخصی ما سرک بکشند. این وضعیت به خودی خود، موقعیت نامناسبی نیست، اما حضور آگاهانه‌تر در فضای وب را ایجاب می‌کند. ما در وب، فروشندگان پاره‌وقت حریم شخصی خودمان هستیم. برای موفقیت در این تجارت، باید این فضا و ابزارهای موجود در آن را بهتر بشناسیم.



برای شنیدن مجموعه کامل این پادکست‌ها کلیک کنید

لینک مستقیم
{ قسمت ششم }
ما که فروشندگان
پاره‌وقت حریم شخصی
خود هستیم

Tableau

A Magazine for Iranian Youth

No. 18 July 2014

Under the
Summer Sun

Photo by: Omid Keshkar